

# جزوہ مباحث فقہی

سید حمید ہاشمیان فلاح

## تیسر

## فصل اول: اصول فقه

ستایش خرد را به از راه داد	خرد بهتر از هر چه ایزد بداد
خرد دست گیرد به هر دو سرای	خرد رهنمای و خرد دلگشای
وزویت فزونی وزویت کمیست	ازو شادمانی وزویت غمیست
نباشد همی شادمان یک زمان	خرد تیره و مرد روشن روان
که دانا ز گفتار از برخوردار	چه گفت آن خردمند مرد خرد
دلش گردد از کرده خویش ریش	کسی کو خرد را ندارد ز پیش
همان خویش بیگانه داند ورا	هشیوار دیوانه خواند ورا
گسسته خرد پای دارد ببند	ازویی به هر دو سرای ارجمند
تو بی چشم شادان جهان نسپری	خرد چشم جانست چون بنگری
نگهبان جانست و آن سه پاس	نخست آفرینش خرد را شناس
کزین سه رسد نیک و بد بی گمان	سه پاس تو چشم است و گوش و زبان
و گر من ستایم که یارد شنود	خرد را و جان را که یارد ستود
ازین پس بگو کافرینش چه بود	حکیما چو کس نیست گفتن چه سود
بینی همی آشکار و نهان	تویی کرده کردگار جهان
به گیتی بپوی و به هر کس بگوی	به گفتار دانندگان راه جوی
از آموختن یک زمان نغنوی	ز هر دانشی چون سخن بشنوی
بدانی که دانش نیاید به بن	چو دیدار یابی به شاخ سخن

## ۱. کلیات

**معنای لغوی و اصطلاحی اصول فقه:** عنوان اصول فقه از دو کلمه تشکیل شده است: اصول و فقه.

**اصول:** جمع اصل و اصل در لغت چیزی است که شیء دیگر بر آن مبتنی است. (قواعد)

**فقه:** در لغت به معنای فهم عمیق و در اصطلاح فقهاء عبارت است از: « العلم بالاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه » علم به احکام شرعی فرعی از روی دلیل های تفصیلی آنها.

### تعریف اصول فقه:

اصول فقه، علمی است که در آن از قواعدی بحث می شود که نتیجه آنها در استنباط حکم شرعی مورد استفاده مجتهد قرار می گیرد. از این رو، علم اصول فقه نسبت به علم فقه، علمی ابزاری است که فقیه به وسیله آن می تواند احکام شرعی فرعی را از منابع آنها یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل استنباط کند.

### موضوع علم اصول فقه:

دیدگاه مشهور اصولیین این است که موضوع علم اصول، ادله چهارگانه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) می باشد.

مرحوم مظفر: اصول فقه از موضوع خاصی صحبت نمی کند، بلکه از موارد بسیاری که در جهت استنباط حکم شرعی قرار بگیرد، بحث می کند. بنابراین هر آنچه که شایستگی دلیل بودن برای استنباط حکم شرعی را داشته باشد، موضوع اصول فقه است.

## ۲. مبحث الفاظ

### اقسام دلالت:

۱- دلالت وضعی (قراردادی): مانند مفاهیم تابلوها، آرم ها و وضع لغات برای مفاهیم

۲- دلالت عقلی: پی بردن به وجود صانع از روی مصنوع

۳- دلالت طبعی: مانند پی بردن به ترسیدن یک نفر از رنگ چهره او

در نتیجه مفهوم دلالت = پی بردن از هر شیئی به معنی و مفهوم آن

**تعریف وضع:** انتخاب لفظ و قرار دادن آن در برابر معنی و مفهوم مورد نظر

## اقسام وضع:

## ۱- به اعتبار قرار دادن و قرار گرفتن:

وضع تعینی: واضع لفظی خاص را برای معنایی معین، تعیین و استعمال می‌کند و دیگران هم از او پیروی می‌کنند. مثلاً برای خیابانی نام «جلال آل احمد» را معین کنند که در این صورت خیابان موضوع له، کلمه «جلال آل احمد» موضوع، شهرداری را واضع و این عمل را وضع می‌نامند.

وضع تعینی: وضعی است که بر اثر کثرت استعمال، و در گذر زمان و به تدریج شکل می‌گیرد.

در این وضع، واضع معینی در کار نیست، بلکه ابتدا لفظ با قرینه در غیر معنای موضوع له خود - به صورت مجاز - استعمال می‌شود اما در گذر زمان و بر اثر کثرت استعمال، بدون آن قرینه، همان معنای دوم (معنای مجازی) از آن فهمیده می‌شود؛ برای مثال، کلمه "قانون" نخست به معنای خط کش بوده و سپس به سبب استعمال زیاد، در معنای دیگری (مقررات و ضوابط) تعیین پیدا کرده است.

## ۲- به اعتبار شمول الفاظ و معانی آن‌ها:

الف) وضع خاص و موضوع له خاص: واضع در هنگام وضع، یک معنای جزئی را تصور نموده، سپس لفظ را برای همان معنای جزئی قرار می‌دهد، مانند: وضع اعلام شخصی هم چون زید، حسن، علی و... اصولیون در امکان و تحقق این نوع وضع، اختلافی ندارند.

ب) وضع خاص و موضوع له عام: واضع، هنگام وضع، یک معنای جزئی را تصور نموده، سپس لفظ را برای کلی آن جزئی وضع می‌کند؛ برای مثال، وجود خارجی زید، و سپس لفظ زید را تصور نموده و آن را برای انسان وضع می‌کند. مشهور اصولیون، چنین وضعی را محال می‌دانند.

ج) وضع عام و موضوع له خاص: واضع در هنگام وضع، یک معنای کلی را تصور می‌نماید، ولی لفظ را برای مصادیق آن معنای کلی وضع می‌کند، نه خود معنای کلی - در این جا "موضوع له" به وجهه تصور شده است - و به بیان دیگر، هرگاه معنای تصور شده، کلی باشد، اما لفظ در برابر آن نباشد، بلکه در برابر افراد و مصادیق آن قرار داده شود، در آن صورت، وضع عام و موضوع له خاص است، مثل: وضع اسمای اشاره، زیرا واضع، عنوان کلی مفرد مذکر را در نظر می‌گیرد، آن گاه لفظ "هذا" را برای هر فردی که مصداق آن باشد وضع می‌کند.

د) وضع عام و موضوع له عام: واضع هنگام وضع، یک معنای کلی را تصور نموده و لفظ را هم برای همان معنای کلی وضع می‌کند نه برای مصادیق آن، مانند: وضع اسمای اجناس (انسان)، که واضع، در ابتدا معنای کلی حیوان ناطق را تصور نموده و لفظ انسان را بر آن قرار می‌دهد، زیرا وقتی گفته شود انسان، مقصود فرد خاصی از بشر نیست، بلکه این لفظ بر کلیه افراد انسان دلالت می‌کند. به بیان دیگر، هر گاه هم معنای تصور شده کلی و هم لفظ دلالت کننده بر آن کلی باشد، وضع عام و موضوع له نیز عام است. در امکان و تحقق این نوع وضع، اختلافی میان اصولیون نیست.

## تقسیمات الفاظ:

## ۱- به اعتبار کلی و جزئی:

الف) جزئی: لفظی که بر بیش از یک فرد دلالت نمی‌کند، به طوری که صدق آن بر فرد دیگر ممکن نیست، مانند: تمام اسماء خاص از قبیل: مشهد، طرهبه، حسن، حسین.

ب) کلی: لفظی که معنای آن برای صدق بر افراد زیادی صلاحیت دارد، گرچه بالفعل در خارج مصداقی نداشته باشد، مانند: لفظ "انسان" که افراد زیادی دارد؛ یعنی تمام انسان‌ها را شامل می‌شود. و یا مانند لفظ "عنقا" (سیمرغ) که مصداق خارجی ندارد، ولی مفهومی قابلیت شمول بر افراد زیادی را دارد.

## ۲- به اعتبار وحدت و کثرت لفظ و معنی:

الف) ترادف: به اتحاد دو یا چند لفظ در معنا و اختلاف آنها در لفظ، ترادف می‌گویند، مانند: انسان و بشر

ب) اشتراک لفظی: وضع لفظ واحد در برابر معانی متعدد. مانند: لفظ "عین" که برای هر یک از معانی چشم، چشمه، طلا و... به طور جداگانه وضع شده است.

ج) اشتراک معنوی: تعدد مصداقی و افراد مختلف معنای واحدی است که از یک لفظ فهمیده می‌شود و آن لفظ بر همه آنها صادق است، مانند: اشتراک مصداقی مختلف انسان در معنای "حیوان ناطق" که بر همه آنها صدق می‌کند.

## نکته: به کار بردن لفظ مشترک در بیش از یک معنی:

در این زمینه که آیا در یکبار استعمال می‌توان لفظ مشترک را در بیش از یک معنا به کار برد، دودیدگاه وجود دارد: برخی آن را روا می‌شمارند، زیرا اولاً استعمال لفظ مشترک در بیش از یک معنا در کلام عرب و قرآن واقع شده است. ثانیاً روایاتی که قرآن را دارای ۷ وجه یا بطن می‌داند بر استعمال برخی از الفاظ قرآن در بیش از یک معنا دلالت دارد.

اما اغلب دانشمندان اسلامی کاربرد لفظ مشترک را در بیش از یک معنا در یکبار استعمال مردود می‌دانند، زیرا اولاً، عادتاً امکان ندارد آدمی در زمان استعمال دو معنا را از یک لفظ به طور جدی اراده کند، زیرا ذهن آدمی نمی‌تواند به هنگام استعمال به دو معنا در یک لفظ توجه کند. قصد کردن معنا در ذهن در هنگام استعمال مانند نقش بستن تصویری است که تمام سطح آینه‌ای را بگیرد که طبیعتاً تا زمانی که صاحب تصویر از مقابل آن آینه کنار نرود، تصویر دیگری در آن نقش نمی‌بندد.

ثانیاً مواردی از کلام عرب و آیات قرآن که در آنها ادعای استعمال لفظ در بیش از یک معنا در آن واحد شده است، جای بحث دارد.

ثالثاً چون به کار بردن لفظ در بیش از یک معنا در استعمال واحد و با قصد جدی عادتاً محال است، باید گفت قطعاً نمی‌تواند مراد از وجوه و بطون قرآن معانی متعدد در عرض یکدیگر در یکبار استعمال و همراه با قصد جدی باشد. حتی اگر مراد

این روایات از بطون، لوازم مراد الهی و معانی واقع در طول معنای مراد آیات قرآن باشد نمی‌تواند دلیلی بر جواز کار برد لفظ در بیش از یک معنا در استعمال واحد باشد، چون مخاطب در زمان خطاب هم به معنای مراد و هم به لازم آن معنا نمی‌تواند توجه کند، زیرا اگرچه یک طرف کلام الهی خداوند است و امکان توجه او به معنا و لازم معنا وجود دارد؛ اما طرف دیگر کلام الهی، بشر است که عادتاً نمی‌تواند در هنگام خطاب به معنا و لازم معنا توجه کند و لزوماً وقتی بشر نتواند در هنگام خطاب به هر دو توجه کند، خداوند نیز نباید هر دو را در آن هنگام اراده کرده باشد، چون این کار لغو و عبث است و خدای حکیم از کار لغو و عبث منزّه است.

### اصول لفظی:

قواعدی است که از سوی عقلا به هنگام شک در مراد متکلم، برای تعیین معنای مورد نظر وی به کار گرفته می‌شود. *اصالة الحقیقه*: از مهم ترین اصول لفظی بوده و کاربرد آن در جایی است که معنای حقیقی و مجازی لفظ معلوم باشد، اما مراد متکلم مشخص نباشد؛ یعنی معلوم نباشد لفظ را در معنای حقیقی آن به کار برده یا در معنای مجازی آن؛ البته این در جایی است که قرینه‌ای هم به نظر نرسد و فقط احتمال وجود آن باشد. در این صورت، عقلا می‌گویند: اصل هنگام شک در مراد متکلم، حمل کلام وی بر معنای حقیقی آن است و یا به بیان دیگر، اصل در استعمال، حقیقت است.

برای مثال، اگر شخصی بگوید: " این خانه را در برابر آن ماشین به تملیک تو در می‌آورم " و مخاطب شک کند که آیا مراد او عقد بیع است یا عقد صلح، در نزد عقلا کلام او بر اراده عقد بیع حمل می‌شود، چون تملیک، حقیقت در بیع است.

*اصالة العموم*: در جایی کاربرد دارد که لفظ عامی بیان شود و در این که آیا از آن عموم اراده شده یا نه، تردید شود؛ به بیان دیگر، هر گاه گوینده، لفظ عامی را به کار برد، اما این شک پدید آید که آیا او معنای عام را اراده کرده یا در کلام خود منحصر آورده است، می‌توان با تمسک به اصالت عموم، احتمال تخصیص را نفی و به عموم آن عمل کرد تا وقتی که وجود منحصر برای عام، محرز گردد.

برای مثال، هر گاه گفته شود: " از همه دانشمندان عیادت کن " و تردید شود که آیا منظور گوینده، تمام دانشمندان با هر نوع تخصصی است یا تنها دانشمندان دینی مراد است، در این صورت با اجرای اصالت عموم، مخاطب باید به عیادت تمام دانشمندان برود.

*اصالة الاطلاق*: در صورتی که لفظی بدون قید و به طور مطلق وارد شود و سپس در مراد متکلم تردید شود که آیا مقصود وی همان معنای مطلق است یا معنای مقید - با فرض این که قیدی در کلام او نیامده و یا اگر آمده، به شنونده نرسیده است - در چنین موردی اصالت اطلاق جاری می‌گردد؛ با این استدلال که اگر گوینده، از لفظ معنای مقید اراده کرده، می‌بایست اعلام می‌نمود و چون اعلام نکرده، عقلا به احتمال وجود قید اعتنا نمی‌کنند.

برای مثال، اگر دلیلی بر وجوب نماز دلالت کند و همان دلیل یا دلیل دیگر بگوید: در نماز وجود فلان خصوصیت - مثل طهارت یا رو به قبله بودن - و، یا عدم فلان خصوصیت - مثل فاصله انداختن بین اجزا - لازم است، در هر دو صورت، باید تابع دلیل بود و مقتضای دلیل را رعایت کرد؛ اما اگر همان دلیل یا دلیل دیگر متضمن بیان خصوصیتی باشد که

احتمال دارد در نماز مدخلیت داشته باشد، ولی لزوم یا عدم لزوم آن را بیان نکرده، در این صورت، به اصالت اطلاق تمسک گردیده و دخالت این خصوصیت - وجود یا عدم آن - نفی می‌شود و ثابت می‌گردد که واجب نسبت به این خصوصیت لایشرط است؛ البته مشروط به این که مقدمات حکمت فراهم باشد.

مثال دیگر این که خداوند در قرآن بیع را حلال فرموده، ولی در صورت شک در این که آیا حلیت بیع مقید به قیود و مشروط به شروطی - مثل نقدی بودن یا عربی بودن صیغه آن - هست یا نه، اصالت اطلاق جاری می‌شود و با آن، چنین قیود مشکوکی نفی گردیده و انجام بیع به غیر صیغه عربی و بیع نسیه‌ای صحیح می‌گردد.

**اصالة عدم التقدير:** کاربرد آن در جایی است که احتمال داده شود کلمه یا جمله‌ای در یک کلام در تقدیر باشد، اما دلیلی بر این احتمال وجود نداشته باشد. در چنین مواردی اصل این است که شارع منظور خود را در قالب الفاظ بیان می‌کند و اگر از لفظ بیش از معنای ظاهری فهمیده نمی‌شود به دلیل اجرای اصالت عدم تقدیر است که به آن چه بیان می‌شود، عمل می‌گردد.

به این اصل، هم در کلام شارع و هم در محاورات عرفی عمل می‌شود؛ از این رو معلوم می‌شود که شارع شیوه جدیدی را اختراع ننموده بلکه مطابق عرف رفتار کرده است.

برای مثال، خداوند در قرآن به نقل از فرعون می‌فرماید: «انا ربکم الاعلی». حال این احتمال وجود دارد که کلمه " عبد " در تقدیر باشد و در اصل، آیه شریفه به صورت «انا عبد ربکم الاعلی» بوده، اما به این احتمال اعتنا نمی‌شود و با اصالت عدم تقدیر، نفی می‌گردد.

**اصالة الظهور:** در جایی که کار می‌رود که لفظ استعمال شده، در معنای خاصی ظهور داشته باشد؛ یعنی حمل لفظ یا کلام بر آن معنا در نظر عقلا راجح باشد، هر چند در مقام استعمال، احتمال خلاف آن (اراده معنای مرجوح) داده می‌شود؛ در چنین حالتی عقلا به معنای ظاهر تمسک نموده و معنای خلاف ظاهر را نادیده می‌گیرند.

بنا بر این، اصالت ظهور، یعنی اخذ به ظهور کلام (معنای راجح) و الغای احتمال خلاف آن (معنای مرجوح). این اصل لفظی عقلایی، حکم می‌کند که تا وقتی برای معنای خلاف ظاهر دلیلی اقامه نشده است، باید همان معنای ظاهر کلام را اخذ کرد و به آن پای بند بود، و شارع شیوه جدیدی را اختراع نکرده است، بلکه همان شیوه عقلا را در تمسک به ظهور لفظ متکلم تأیید و امضا نموده است زیرا اگر شیوه دیگری مورد نظر شارع بود آن را بیان می‌کرد.

این اصل چنان گسترده است که همه اصول لفظی دیگر را در بر می‌گیرد، به گونه‌ای که همگی به همین اصل برمی‌گردد؛ بنابراین، درباره اصالت حقیقت می‌توان گفت: لفظ با احتمال اراده معنای مجازی از آن، در معنای حقیقی ظهور دارد. در مورد اصالت عموم گفته می‌شود: لفظ با احتمال تخصیص، در عموم ظهور دارد و بقیه اصول لفظی نیز به همین ترتیب به اصالت ظهور بر می‌گردد.

بنابراین، اگر به جای اصول لفظی، فقط به اصالت ظهور به معنای عام آن اکتفا شود، دیگر نیازی به اصول دیگر نیست.

### ۳. بحث اوامر و نواهی

واژه امر «أ م ر» میان معنای طلب (درخواست) که جمع آن اوامر است و غیر طلب از سایر معانی که امر در آن‌ها استعمال می‌شود - مانند فعل، شیء و شأن - که جمع آن امور است، مشترک لفظی است.

**امر به صیغه:** منظور از امر به صیغه هر صیغه ای است که در معنی و مفهوم طلب و دستور بکار رود، اعم از آن که به صیغه امر باشد مانند:

اُكْتُبْ یا آن که در طلب بکار رود، مانند اَطَّلَبْ.

• در صیغه امر شرط است که امر نسبت به مأمور دارای علو مقام باشد.

بنا بر اعتبار علو، درخواست فرد پایین مرتبه از بالاتر خود، امر به شمار نمی‌رود، بلکه **استدعا** است؛ چنان که درخواست از همسان، التماس نامیده می‌شود.

**معانی صیغه امر عبارتند از:**

- |          |            |          |          |          |          |
|----------|------------|----------|----------|----------|----------|
| ۱. وجوب  | ۲. استحباب | ۳. اباحه | ۴. تهدید | ۵. ارشاد | ۶. تعجیز |
| ۷. تحقیر | ۸. توهین   | ۹. دعا   |          |          |          |

**نکته:** صیغه امر و دیگر الفاظی که در معنی طلب به کار می‌روند؛ حقیقت در طلب فعل و ترغیب بر انجام مأمور به است.

**دلالت یا عدم دلالت امر بر مره و تکرار:**

مره به معنی وحدت است و در این جابه معنی یک بار انجام دادن فعل مأمور به است.

**دلایل صیغه امر بر تکرار:**

• اگر امر بر تکرار دلالت نداشت نماز و روزه تکرار نمی‌گردید.

• نهی مقتضی تکرار کف نفس است و امر نیز که از حیث طلب با نهی مشترک است.

• امر به فعل مقتضی نهی از ضد آن است و نهی پیوسته انجام منهی عنه را منع می‌کند، پس دوام و تکرار در مأمور به نیز لازم است.

**دلایل صیغه امر بر وحدت:**

اگر مولا به عبد به گوید «اَدْخُلْ هَذَا الْبَيْتَ» همین که یک بار وارد خانه گردید، به دستور مولی عمل کرده است و امتثال کننده محسوب خواهد شد.



نتیجه: صیغه امر فقط بر طلب و ایجاد فعل دلالت می کند و مره و تکرار موضوع له امر نمی باشند (هیچ گونه دلالتی بر مره و تکرار ندارد)، و جزء صفات و خارج از مدلول صیغه امر هستند که این صفات صرفاً از قرائن خارجی به دست می آید.

#### فور و تراخی:

فور یعنی انجام مأمور به دستور، بلافاصله پس از صدور از جانب آمر و تراخی انجام فعل مؤخر (با تأخیر) از دستور.

در دلالت صیغه ی امر بر فور یا تراخی بین اصولیین اختلاف نظر وجود دارد.

نتیجه: صیغه امر بر هیچ یک از فور و تراخی دلالت ندارد. ولی به حکم عقل سرعت در انجام مأمور به مورد تأیید و تحسین است.

#### امر پس از منع:

اگر امر به چیزی پس از منع یا توهم منع از آن صادر شود - مانند آن که پزشک پس از بازداشتن بیمار از نوشیدن آب، به او بگوید آب بنوش یا این امر را هنگام توهم منع از نوشیدن آب به بیمار بگوید - در این که چنین امری، ظهور در وجوب دارد یا در اباحه یا صرف ترخیص (رفع منع بدون تعرض به ثبوت حکمی دیگر) است و یا به حکم پیش از منع بازمی گردد، میان اصولیان اختلاف است.

#### حکم مسأله نسخ وجوب:

• پس از نسخ وجوب چیزی باقی نمی ماند، بلکه ظاهر آن است که به حکم قبل از وجوب نیز برمی گردد.

#### اقسام امر:

امر به اعتبارهای گوناگون به امر توصیلی و تعبدی، امر ارشادی و مولوی و جز آن ها تقسیم می شود.

## ۴. عام و خاص

### عام:

عام به لفظی گفته می‌شود که همه افراد و مصادیق مفهوم خود را دربرمی‌گیرد. به عبارت دقیق‌تر، عام لفظی است که بر شمول و فراگیری مفهوم خود نسبت به همه افراد و مصادیقش دلالت می‌کند. مثلاً «همه انسانها» عام است، زیرا شامل کلیه افراد و مصادیقی می‌شود که مفهوم انسان بر آنها صادق است.

لفظ «اموال» نیز عام است زیرا هرچه را «مال» نامیده شود، در بر می‌گیرد.

### خاص:

خاص به لفظی گفته می‌شود که تنها برخی از افراد و مصادیق مفهوم عام را دربرمی‌گیرد- مثلاً عبارت «بعضی انسانها» یا «تعدادی از دانش‌آموزان»، خاص است. همچنین لفظ «زنان» نسبت به «انسانها» خاص است؛ زیرا تنها شامل بخشی از انسانهاست.

ادوات عموم: الفاظ و هیئت‌های دلالت کننده بر عموم

۱- الفاظ عموم: " کل "، " جمیع " و...

۲- "نکره در سیاق نفی" مانند: "یک مرد (مردی) در خانه نیست."

### اقسام عام:

**عام استغراقی:** هرگاه حکم به فرد فرد افراد عموم متعلق باشد و هیچ فردی از حکم خارج نباشد آن را عام استغراقی می‌گویند، مانند: "به همه معلم‌ها احترام بگذار" یا "در نگهداری اموال دولت کوشا باشید."

اگر مأمور به، احترام یا نگهداری فرد یا افرادی را از حکم آن خارج کند، به همان نسبت خطا کار محسوب می‌شود.

**عام مجموعی:** در این نوع از عام، موضوع حکم و متعلق آن تمام افراد یک مجموعه است و به صورت یک مجموعه غیرقابل انفکاک، موضوع حکم واقع می‌شود. مانند: "تعریف شیعه اثنی عشری که یعنی اعتقاد به همه امامان ۱۲ گانه (ع)"

در عام مجموعی تمام افراد آن مجموعه به منزله فرد واحد است اگر یک فرد را ترک کند مثل این است که با امر به طور کلی مخالفت کرده است.

**عام بدلی:** اگر حکم متوجه یک فرد از میان افراد عام باشد ولی آن یک فرد نامشخص و در بین دیگران پراکنده باشد و پس از اجرای حکم مشخص گردد، آن را عام بدلی گویند، مانند: "فقیری را اطعام کن."

مخاطب موظف است فقط یک فقیر را از میان همه فقیران مشمول اطعام قرار دهد.

**مخصص:** مخصص در لغت به معنای "خاص کننده" است. مخصص در اصطلاح اصول فقه دلیلی است که دامنه و شمول عام را محدود می کند.

### انواع مخصص:

**مخصص متصل:** هرگاه مخصص، همراه با کلام عام ذکر شود و از خود استقلال نداشته باشد، بلکه جزئی از کلام عام به حساب آید آن را مخصص متصل می گویند. مانند: ماده ۵ ق.ت: کلیه معاملات تجار تجارتي است، مگر اینکه ثابت شود معامله مربوط به امور تجارتي نیست.

**مخصص منفصل:** مخصصی که دارای استقلال باشد و جزئی از کلام عام محسوب نشود، مخصص منفصل نامیده می شود. مانند:

عام : ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی: اطفال در صورت ارتکاب جرم مبرا از مسئولیت کیفری هستند و...

خاص : ماده ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی: هرگاه نابالغ ممیز کسی را قذف کند به نظر حاکم تادیب می شوند و...

برای مخصص منفصل اقسامی ذکر کرده اند که مشهورترین آنها عبارت از لفظی و عقلی است.

### الف: مخصص منفصل لفظی :

هر دلیل لفظی که دایره عام را مضیق نماید و با فاصله صادر گردد، آن را مخصص منفصل لفظی می نامند. مانند آنکه یک بار بگوید: همه دانشمندان را احترام کن، و در عبارت دیگر بگوید: دانشمندان فاسق قابل احترام نیستند. این جمله دایره شمول جمله قبل را ضیق می نماید و لزوم احترام را به دانشمندان عادل اختصاص می دهد.

### ب: مخصص منفصل عقلی:

هر گاه جمله عامی صادر شود ولی عقل دایره شمول را ضیق نماید، آن را مخصص عقلی گویند و چون با فاصله انجام می شود، منفصل است.

مثل آنکه شخصی به خادم خویش بگوید: تمام همسایگان را به منزل من دعوت کن. این جمله عام است، ولی اگر برای خادم چنین قطعی حاصل شود که صاحب منزل هیچگاه مایل نیست دشمنانش به خانه او بیایند در اینجا این قطع و جزم عقلی، حکم عام را تخصیص می زند. یعنی مخصوص می کند به همسایگانی که با صاحب منزل دشمنی و عداوتی ندارند.

اینگونه مخصص را در اصطلاح علمای اصول فقه مخصص لیبی نیز می نامند، که به معنای همان عقلی است.

## ۵. مطلق و مقید

**مطلق:** لفظی است که بر فرد شایع و پراکنده در جنس خود دلالت می‌کند، به بیان دیگر مطلق شامل فردی است که در یک جنس به گونه‌ی علی‌البدل با دیگر افراد جنس در آن مشترک و با هریک از افراد جنس قابل انطباق است. مانند: بنده را آزاد کن.

### اقسام مطلق:

مطلق دارای الفاظ و مصادیقی است که عبارتند از:

۱. اسامی محلی به «ال جنس» مانند: الفقیر.

۲. اسامی نکره مانند: مردی آمد.

۳. اسم جنس مانند: انسان.

**مقید:** بر خلاف مطلق لفظی است که بر معنای شایع در جنس خود دلالت نکند. مقید در مقابل مطلق لفظی است که باقیمانده و صف و امثال آن، معنی آن را محدود سازند. مانند: بنده مؤمن را آزاد کن.

## ۶. مجمل و مبین

گاهی در کلام گوینده جمله‌ای بصورت مبهم گفته می‌شود که شنونده از آن جمله به تنهایی نمی‌تواند به طور قطع به مقصود وی دست یابد ولی ممکن است با جملاتی که گوینده در گفته‌های بعدی خویش آورده است، مطلب تبیین گشته و کلام نخستین از ابهام بدر آید. در اصطلاح اصول، جمله نخستین را مجمل و جمله دوم را مبین (بفتح یاء) می‌گویند.

البته انگیزه اینکه چرا گوینده در بعضی موارد مبادرت به صدور کلام مجمل می‌نماید بحثی است که دانشمندان علم معانی و بیان در این زمینه به تفصیل سخن گفته‌اند و نمی‌توان آن علل را دقیقاً احصاء کرد. در مورد روایات و احادیث صادره از ائمه (علیهم السلام) یکی از علل عمده، وجود عوامل سیاسی بوده که آن بزرگواران به خاطر تقیه از عناصر ناباب که احیاناً در جلسات حضور داشتند کلماتشان را بصورت مجمل بیان می‌داشتند و در فضایی دیگر به نصب قرینه و پرده برداری از جملات مجمل و مبهم مبادرت می‌نمودند.

گفتن کلمات دو پهلو برای حفظ جان و پیشبرد مقصود در تاریخ تشیع، که اقلیت همیشه در تحت فشار و اختناق بوده‌اند، رویه رایجی محسوب شده است و گذشته از حضرات پیشوایان (علیهم السلام) در مقام بیان احکام، پیروان آنان نیز در

مواقع زیادی از این شگرد استفاده کرده اند. معروف است که عقیل در وقتی که معاویه وی را وادار می کرد که علنا علی (ع) را سب و ناسزا گوید، وی در مقابل مردم حاضر شد و گفت: امرنی معاویه ان اسب علیا الا فالعنوه - یعنی معاویه مرا دستور داده است که علی را ناسزا گویم، هان ای مردم شما او را لعن و نفرین کنید! روشن است که ضمیر (او) در پایان جمله، دو پهلو است و تاب برگشتن به علی (ع) و یا معاویه را دارد (ضمیر او می تواند به هر دو آنها برگردد).

گذشته از اینگونه اهداف و اغراض، در این رابطه تدریجی بودن شریعت مقدس اسلام را نباید از نظر دور داشت که خود می تواند بزرگترین عامل اجمال گوئی باشد. در موارد زیادی بخاطر همین فلسفه، در جمله نخستین، شارع مقدس فقط اشاره به اصل حکم نموده ولی پرده از روی جزئیات و خصوصیات آن برداشته و در مراحل بعد کاملا آنرا تبیین و توجیه نموده است. ولی البته باید توجه داشت، اینطور نیست که همیشه یک جمله برای همگان مجمل و غیر قابل استفاده باشد بلکه موضوع اجمال، نسبی است و در بسیاری از موارد جمله ای برای بعضی مجمل است و برای بعضی دیگر احیانا بخاطر وجود بعضی قرائن زمانی و مکانی، حالی و مقالی، هیچگونه اجمالی ندارد.

## ۷. اوله استنباط احکام

ادله اربعه: دلیل های چهارگانه بر احکام شرعی. ادله اربعه عبارتند از: کتاب (قرآن)، سنت، اجماع و عقل (قیاس در نزد اهل سنت) که استنباط احکام شرعی از آنها صورت می گیرد.

### ۱- کتاب (قرآن):

کتاب خدا، قرآن مجید از منابع مسلم فقهی است که هیچ یک از فرق اسلامی و مکاتب فقهی در مبنا و منبع بودن آن تردیدی نکرده اند. کتاب مقدس مسلمانان، این معجزه جاویدان رسول الله مجموعه ای است از آنچه که خداوند با وحی بر پیامبرش برای بندگان نازل فرموده و هم اکنون بصورت فعلی در دسترس ماست. قرآن معجزه ای است همیشگی و زنده و کتابی است که همواره و در همه اعصار می تواند غنی ترین منبع برای استخراج قوانین قرار گیرد و با کمک نیروی قدسیه اجتهاد جوابگوی کلیه نیازهای فردی و اجتماعی بشر باشد.

آنچه در مورد قرآن مسلم است، قطعیت صدور آن است. به این معنی که هیچ یک از فرقه ها و نحله های اسلامی حتی در آیه و یا کلمه ای از قرآن تردیدی ننموده اند و این امانت الهی بصورت تواتر، نسل به نسل به دست ما واصل گردیده و اگر چنانچه اختلاف نظری وجود دارد نسبت به تفسیر و برداشت از آیات و کلمات آن است، نه در اصل آن.

### محتوا و مطالب قرآن:

موضوعات و مطالب قرآن را می توان به چهار دسته کلی تقسیم نمود:

الف - عقاید شامل مباحث اثبات صانع و وحدانیت، صفات کمال و جمال او، نبوت عامه و نبوت خاصه رسول گرامی اسلام (ص)، معاد و احوال قیامت، بهشت و دوزخ، مجازات گنهکاران و مغفرت عامه الهی و امثال آن و نیز لزوم امامت و رهبری و صفات رهبران اسلامی.

ب - شرایع و قوانین که شامل مباحث زیر می باشد:

عبادات از قبیل احکام نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، زکوّه، خمس.

امور حقوقی از قبیل بیع، رهن، اجاره، نکاح، طلاق، صلح، دین، ارث، وصیت.

امور کیفری نظیر حدود، دیات، قصاص و ...

امور سیاسی - اجتماعی نظیر قضاء، حکومت، ضوابط حاکم بر جامعه اسلامی و روابط آن با ملل و امم دیگر.

ج - وقایع و قصص داستان های عبرت انگیز امتها و انبیای گذشته و مبارزات آنها با طواغیت زمانشان از قبیل: موسی و فرعون، عیسی و حواریون، ابراهیم و نمرود، یحیی و سرگذشت او.

د - مطالب اخلاقی در مورد تبیین و تعیین معیارها و ارزشهای والای انسانی.

آنچه در فقه و اصول مطرح می گردد، همان دسته (ب) یعنی شرایع و قوانین است که در اصطلاح آن را آیات الاحکام می گویند و در حدود پانصد آیه است که یک ششم قرآن را تشکیل می دهد.

## ۲- سنت:

سنت یعنی گفتار، کردار یا تقریر معصوم (علیه السلام).

پس اگر در سخنان معصوم (ع) حکمی بیان شده باشد (= گفتار معصوم) و یا ثابت شود که معصوم (ع) عملاً وظیفه‌ی دینی را چگونه انجام می‌داده است (= کردار معصوم) و یا محقق شود که دیگران برخی وظایف دینی را در حضور ایشان به گونه‌ای انجام می‌دادند و مورد تأیید و امضای ایشان قرار گرفته است (= تقریر معصوم)؛ فقیه می‌تواند به آن استناد کند.

## ۳- اجماع:

اجماع عبارتست از اتفاق گروهی از امت به طوری که گفتار معصوم را شامل باشد.

علمای امامیه از آنجا که برای اجماع فقط نقش کاشفیت از سنت معصوم قائل اند و آن را منبعی مستقل بشمار نمی‌آورند لذا در صورتی که در مورد اجماع به دلیلی لفظی برخورد کنند یعنی اجماع را ولو محتملاً مستند به دلائل لفظی ببینند آن را رد نموده و حجت نمی‌دانند. اینگونه اجماع در اصطلاح به اجماع مستند معروف بوده و ارزشی ندارد.

دلیل این امر روشن است زیرا همان گونه که گفته شد اتفاق نظر علما از نظر شیعه بخودی خود مصداق اجماع نیست مگر اینکه قطعا کاشف از سنت معصوم باشد. ولی باید در نظر داشت هرگاه نظری مستند به دلائل لفظی باشد و مورد اتفاق علما نیز قرار گیرد بدون اینکه کاشف از سنت معصوم باشد، گرچه بعنوان اجماع پذیرفته نیست و علمای ازمنه (زمان ها) دیگر الزامی به تبعیت از آن ندارند ولی چنانچه مستند و مبانی آن نظر محکم و مستدل باشد می تواند فی نفسه موضوع فتاوی مجتهدین دیگر واقع شود.

بدیهی است چنانچه علمای دیگر با مبانی استدلالی این نظر موافق نباشند و آن را به لحاظ ضعف سند مردود دانسته و یا به گونه ای دیگر تفسیر نمایند، این اتفاق نظر برای آنان دلیلی نداشته و حق دارند مطابق نظر خود فتوا دهند.

#### ۴- عقل:

اصولیان شیعه عقل را یکی از ادله اربعه می دانند. حجیت عقل از نظر شیعه به این معنی است که اگر در موردی عقل یک حکم قطعی داشت، آن حکم به دلیل اینکه قطعی و یقینی است حجت می باشد.

نکته: در میان نحله های فقهی اهل تسنن یعنی مذاهب حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، به جای عقل، قیاس را دلیل چهارم می شمارند.

#### ۵- قیاس:

قیاس حمل کردن و ملحق ساختن امری معلوم بر امر معلوم دیگر در اثبات حکم یا نفی آن می باشد از جهت جامعی که بین آنهاست.

اجتهاد قیاسی، اجتهادی است که بر اساس قیاس صورت می گیرد؛ یعنی مجتهدی که قیاس را به عنوان دلیل پذیرفته است، حکم مسائل مستحدثه را که درباره آنها در کتاب و سنت نصی وجود ندارد، از راه قیاس آنها با موارد مشابه که درباره آنها نصی وجود دارد، استنباط می نماید.

#### مستقلات عقلی:

عبارت است از یک سلسله احکام عقلی که عقل به تنهایی و بدون کمک شرع آنها را درک می کند، مانند: خوبی عدالت و زشتی ستم.

#### غیر مستقلات عقلی:

به قضایایی گفته می شود که مدرک آنها عقل است و در صورت انضمام مقدمه شرعی به آنها، صلاحیت استنباط حکم شرعی از آنها وجود دارد. در غیر مستقلات عقلی، حاکم علی الاطلاق عقل نیست بلکه عقل با درک ملازمه بین عقل و شرع، حکم و وجوب شرعی مقدمه را کشف می کند. برای نمونه، شارع به جا آوردن حج را بر مکلفان واجب کرده، ولی درباره پیمودن مسافت تا مکه معظمه، حکم صریحی ندارد؛ در این جا عقل می گوید نظر به این که میان ادای فریضه حج

و طی مسافت، ملازمه عقلی است، پس حکم شارع مبنی بر وجوب ذی المقدمه (حج)، مستلزم حکم به وجوب مقدمه (طی مسافت) نیز هست.

### حجج و امارات:

**قطع:** اعتقاد جازم است که احتمال خلاف در آن راه ندارد. یعنی علم و یقین کامل به چیزی. (۱۰۰٪)

**ظن:** اگر ذهن بین دو یا چند احتمال قرار گیرد اما گرایش به یکی از احتمالات پیدا کند (بالای ۵۰٪)

**شک:** یعنی طرفین احتمال کاملاً مساوی است. (۵۰ - ۵۰)

**وهم:** احتمال به ثبوت چیزی کمتر از ۵۰٪ باشد.

### اقسام شک:

۱- **شک در معنی و مفهوم لفظ:** یعنی مخاطب معنای حقیقی الفاظ را نداند.

۲- **شک در مراد متکلم:** یعنی مخاطب معنای حقیقی لفظ را می داند ولی نمی داند منظور گوینده معنای ظاهری است یا معنای خلاف ظاهر را اراده کرده است. (مراجعه به اصول لفظیه)

۳- **شک در احکام واقعیه:** مکلف در حکم واقعی شک می کند و نمی داند حکم واقعی در موضوع مبتلابه چیست.

# فصل دوم: متون فقه

## تعریف فقه در اصطلاح

در اصطلاح فقیهان به عبارتهای مختلفی تعریف شده که از میان آنها عبارت «علم به احکام شرعی از ادله تفصیلی آنها ....» شهرتی بیشتر دارد.

همچنین در دایره المعارف فارسی (ج ۲، ص ۱۹۱۳) در تعریف فقه قید «فرعی» بعد از «احکام شرعی» افزوده شد و در توضیح آن گفته شد:

«با قید احکام شرعیه فرعیه، علم فقه شامل احکام شرعی اعتقادی نمی شود و فقط احکامی را که متعلق به اعمال شخصی است شامل می شود.»

همچنین در این منبع آمده است:

«مقصود از ادله تفصیلی؛ قرآن، سنت، اجماع و عقل یا قیاس و استسحان و مصالح مرسله است.»



## جایگاه علم فقه نزد مسلمانان

« فقه از آغاز طلوع اسلام تا کنون نقش بسیار مفید و ارزنده در روند فکری و تکامل جامعه اسلامی داشته است، چون هر فرد مسلمان زندگی فردی و اجتماعی خود را بر منوال رهنمودها و راهنمایی‌های فقیهانی که احکام الهی را از متون و منبع اولیه استنباط و استخراج نموده اند، پایه گذاری می‌نماید و راهنمایی‌های آنان را دستور العمل الهی در حق خویش تلقی می‌کند.

« اهمیت دیگری که فقه شیعی از آن برخوردار است، این است که پس از اخذ از پیامبر (ص)، همه امامان شیعه، بر سر یک مکتب فقهی واحد کار کرده اند و همواره یک جریان واحد را تعلیم داده اند.

### تاریخچه علم فقه

پس از وفات پیغمبر (ص)، اصحاب او در مسائلی که پیش می‌آمد نخست به کتاب (قرآن) و احادیث وی رجوع می‌کردند و اگر در قرآن و حدیث در آن باره نصی وجود نداشت، به رأی خود عمل می‌کردند. مقصود از رأی یا اجتهاد به رأی آن بود که در مسئله ای که پیش آمده بود نظر می‌کردند تا نزدیک ترین راهی را که با احکام قرآن و حدیث مطابق باشد، بیابند. این کوشش برای وصول به حکمی که نزدیک به قرآن و حدیث باشد به دو راه ممکن بود: یکی راهی که بعدها به « قیاس » معروف شد و دیگری راهی که « اجتهاد به مصلحت » خوانده شد.

مقصود از قیاس آن است در امری که حکمی در آن باره وجود ندارد، نظر کنند و آن را با نظایرش در قرآن و حدیث، بسنجند. اگر به نظایر آن حکم شده است، دارای علتی باشد که این حکم به خاطر آن است و عین آن علت در مسئله مورد بحث وجود داشته باشد، حکم نظایر آن را در این مسئله نیز اجرا می‌کنند. مثلاً اگر درباره آشامیدنی یا خوردنی که مسکر باشد حکمی در قرآن و سنت نباشد، نظر می‌کنند و آن را با خمر که در قرآن حکم به تحریم شده است می‌سنجند و چون علت حرام بودن خمر را مسکر بودن آن تشخیص می‌دهند و عین آن علت را در آشامیدنی یا خوردنی مورد بحث پیدا می‌کنند، به حرام بودن آن نیز حکم می‌کنند. از میان اصحاب، عبدالله بن مسعود بیشتر به قیاس عمل می‌کرد.

اجتهاد به مصلحت یعنی، در امری که حکمی در قرآن و سنت نداشته باشد، به آنچه با مصلحت عامه مسلمانان موافق تر است عمل کنند. مثلاً درباره شرکت چند نفر در قتل مسلمانی، حکمی در قرآن و حدیث نیست. عمر در این باره، مطابق مصلحت عامه مسلمانان، چنان دید که تمام شرکای در قتل باید قصاص شوند.

با آنکه در عمل به کتاب خدا میان هیچ یک از فقه‌های اسلامی اختلافی نیست، در عمل به سه اصل دیگر ( سنت، اجماع، قیاس، یا عقل) اختلاف وجود دارد و این اختلاف موجب پیدا شدن مذاهب مختلف در فقه شده است.

### تعریف فتوا

در تعریف فتوا گفته‌اند: فتوا عبارت است از خبر دادن از حکم کلی الهی در موضوعات کلی به استناد دلائل چهار گانه در فقه (کتاب، سنت، عقل و اجماع)، اعم از آن که به صورت خبر القا شود یا به صورت امر.

به عنوان مثال: فقیه پس از بررسی ادله و فحص کامل به حکمی از احکام الهی دست می‌یابد، سپس نظر خود را به این صورت اظهار می‌کند که مثلاً: « شراب حرام است » و یا « شراب نخورید. »

**نکاح:**

**تعریف نکاح:** نکاح در لغت به معنی پیوستن است و در اصطلاح حقوقی چنین تعریف می شود:

نکاح قراردادی است که به موجب آن زن و مرد در زندگی با یکدیگر شریک و متحد شده اند. ممکن است گفته شود این تعریف جامع نیست زیرا شامل نکاح موقت یا منقطع که از اقسام نکاح است نمی گردد. اما می توان گفت در نکاح منقطع نیز تشکیل نوعی خانواده مورد نظر است و نوعی از تعاون و همبستگی خانوادگی در نکاح دائم به مراتب بیشتر است.

بعضی از استادان حقوق در تعریف نکاح گفته اند: نکاح عبارت است از یک رابطه حقوقی که به وسیله عقد در بین مرد و زن حاصل می گردد و به آنها حق می دهد که تمتع جنسی از یکدیگر داشته باشند. ایرادی که بر این تعریف می توان گرفت آن است که تمتع جنسی جزء ماهیت نکاح نیست و بدون آن نیز نکاح می تواند تحقق یابد لذا نباید آن را در تعریف نکاح آورد. البته تمتع جنسی از مهمترین اغراض نکاح است ولی اغراض دیگری مانند توالد و تناسل و همکاری در زندگی نیز در نکاح وجود دارد اما هیچ یک از این اغراض جزء ماهیت اصلی نکاح نیست.

عقد نکاح دارای ایجاب و قبول است ایجاب توسط بانوان و قبول توسط آقایان صورت می گیرد.

ولایت خویشاوندی بر کودک صغیر بر پدر و جد پدری و در مورد دختر رشید ولایتی نیست.

**عضل:** وقتی دو نفر تمایل قلبی به ازدواج دارند و هم کف هستند نمی توان جلوی آنها را گرفت و دختر می تواند علیه پدر اقامه دعوا کند و دادگاه در قبال آنها مسموع است این اراده و میل از دواج اینگونه را عضل می گویند و اگر پدر اجازه ندهد در چنین موردی ولایت از وی ساقط می گردد.

وصی می تواند دختری را که به بلوغ رسیده و از لحاظ عقلی فساد داشته باشد تزویج نماید در صورتی که این تزویج به صلاح وی باشد.

**انواع نکاح:**

\* شرط در صدق صحیح است و شرط خیار در عقد باطل است.

**نکاح منقطع:** اینگونه نکاح در فقه شیعه و قانون مدنی معتبر شناخته شده است. قانون مدنی در این باب از فقه امامیه پیروی کرده است. نکاح منقطع از ویژگی های مذهب تشیع است و فقه عامه یا همان اهل سنت آن را معتبر نمی شناسد. فقهای امامیه برای صحت این نکاح به آیات قرآن به ویژه آیه ۲۴ سوره فساد و نیز روایات و اخبار اجماع علمای مذهب استناد می کنند.

**فرق بین نکاح دائم و منقطع:** نکاح منقطع از بسیاری از جهات مانند نکاح دائم است، شرایط و موانع نکاح منقطع همان است که در نکاح دائم آمده است. آثار آن هم اصولاً جز در مورد فقه وارث همان آثار نکاح دائم است.

به ویژه از لحاظ اولاد تفاوتی بین نکاح دائم و منقطع نیست و فرزندان نمایی از این نکاح از کلیه حقوق فرزند ناشی از نکاح دائم برخوردار است. تفاوت عمومی نکاح دائم و منقطع در امور زیر می باشد:

۱- تعیین مدت در نکاح منقطع شرط لازم است. بنابر ماده ۱۰۷۵ ق.م که بیان می دارد: نکاح منقطع آن است که برای مدت معینی واقع شده باشد پس اگر مدت در نکاح منقطع ذکر نشود بی شک نکاح منقطع واقع نخواهد شد. اما آیا نکاح در این صورت اساساً باطل است یا خیر؟ مساله اختلافی است بنابر قول گروهی از فقهای امامیه نکاح به صورت دائم واقع خواهد شد زیرا لفظ ایجاب می تواند مفید نکاح دائم یا منقطع باشد و فقط ذکر مدت است که آن را به منقطع اختصاص می دهد و اگر مدت ذکر نشده باشد برای عقد دائم خواهد بود. بعضی از فقها از جمله علامه حلی و شهید در کتاب مصالح گفته اند اگر مدت ذکر نشود نکاح باطل است. زیرا هرگاه با قصد نکاح منقطع مدت را در عقد ذکر نکنند چون قصد به نکاح دائم تعلق نگرفته است نکاح نمی تواند به صورت دائم واقع شود. به تعبیر دیگر عقد تابع اصل است و در فرض ما قصد نکاح دائم منتفی است.

۲- تعیین مهر از شرایط اساسی نکاح منقطع است و در اینگونه نکاح عدم ذکر مهر در عقد موجب بطلان عقد خواهد بود. (ماده ۱۰۹۵ ق.م)

۳- در نکاح منقطع شوهر ملزم به دادن نفقه به زن خود نیست مگر اینکه دادن نفقه شرط شده باشد. (ماده ۱۱۱۳ ق.م)

۴- در نکاح منقطع مقررات طلاق اجرا نمی شود و جدایی زن و شوهر با انقضا یا بذل مدت و یا فسخ نکاح تحقق می یابد بنابراین طلاق ویژه نکاح دائم است (مستنبط از ماده ۱۱۲۰ ق.م).

۵- در نکاح منقطع زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی برند (مستنبط از مواد ۹۴۰ و ۱۰۷۷ ق.م).

در فقه امامیه ۴ قول و دیدگاه در این مساله دیده می شود:

دیدگاه اول: نکاح منقطع مقتضی است. مانند نکاح دائم و شرط صدور ارث لازم است.

دیدگاه دوم: توارث در نکاح منقطع وجود ندارد اعم از اینکه توارث یا عدم آن شرط شده باشد یا اصلاً شرطی در این خصوص در میان نباشد. بسیاری از این فقها این نظر را پذیرفته اند و ظاهراً این نظر برای اکثر متأخرین از فقهای امامیه است و بعضی آن را قول مشهور تلقی کرده اند و در اثبات آن به اصل عدم تواتر استناد کرده اند. زیرا ارث یک حکم شرعی است که سقوط آن دلیل می خواهد و متلق زوجیت استحقاق ارث نیست.

دیدگاه سوم: اصل عقد، مقتضی توارث نیست ولی شرط توارث صحیح و نافذ است زیرا طبق آیه «المسلمون عندالشروطهم» یعنی مسلمانان در گروه شرط هایشان هستند آن را در بر می گیرد. شیخ طوسی و محقق و شهید اول و ثانی این قول را پذیرفته اند و اخباری بر آن (بر دلالتش) آورده اند.

دیدگاه چهارم: در نکاح منقطع زوجین از یکدیگر ارث می برند مگر اینکه سقوط آن شرط شده باشد (از قانون مدنی مواد ۹۴۰ و ۱۰۷۷ چنین برمی آید که در نکاح منقطع بر خلاف نکاح دائم پیوند توارث وجود ندارد ولی در اینکه آیا می توان در آن شرط توارث کرد یا نه قانون ساکت است. ممکن است با توجه به ملاک ماده ۱۱۱۳ ق.م و اصل صحت نظریه سوم در حقوق امروز پذیرفته شده باشد لیکن نظریه سوم یعنی بطلان شرط توارث اقوا به نظر می رسد و در تعیین آن می توان به دلایل زیر اشاره کرد:

**بطلان شرط توارث**

اولاً: سکوت قانونگذار در مقام بیان قرینه است بر اینکه نخواستہ است در اینجا از نظر سوم پیروی کند. اگر قانونگذار می خواست شرط توارث را معتبر شمارد آن را صریحاً ذکر می کرد.

ثانیاً: شرط توارث به مقررات ارث که از قوائد آمره و لازم الاتباع مربوط به نظم عمومی است لطمه می زند به تعبیر دیگر قواعد راجع به تعیین ورثه و همام آنان از قواعدیست که در راه مصلحت اجتماعی و منافع عمومی مقرر شده است و افراد نمی توانند با قراردادهای خود آنها را زیر پا بگذارند بنابراین قراردادی که غیر وارث را وارث معرفی کند یا در همام ورثه تغییر ایجاد کند بر خلاف نظم عمومی محسوب شده و از درجه اعتبار ساقط می گردد. شرط توارث در مورد نکاح منقطع از اینگونه قراردادهاست که نمی تواند معتبر باشد.

بر خلاف شرط انفاق که مخالف هیچ یک از قواعد آمره و نظم عمومی نیست و در واقع یک قرارداد مالی است که تعهدی برای شوهر ایجاد می کند.

### ماده ۱۰۳۴ قانون مدنی

در ق. م. یک ماده به خواستگاری اختصاص داده شده است که مبتنی بر فقه اسلامی است و آن ماده ۱۰۳۴ ق. م است که مقرر می دارد:

از هر زنی که خالی از موانع نکاح باشد می تواند خواستگاری کرد. منظور از موانع نکاح زن شوهردار یا زنی که از محارم سببی و نصبی است و همینطور زنی که در عده رجعیه (نوعی از طلاق) است.

آیا می توان دختری را که به سن قانونی ازدواج نرسیده است خواستگاری کرد؟

در این مورد قانون ساکت است اما مشهور علما در فقه خواستگاری به تعریض را مجاز دانسته اند نه خواستگاری به صراحتاً.

قوانین راجع به نامزدی در مواد ۱۰۳۵ تا ۱۰۴۰ ق. م آمده و ظاهراً از ق. م سوئیس مواد ۹۰ تا ۹۵ الهام گرفته است لیکن قانونگذار جدید هر ماده آنرا شاید به تصور اینکه با فقه اسلامی هماهنگی ندارد حذف کرده است. دو ماده ۱۰۳۶ و ۱۰۳۹.

**تعریف نامزدی:** نامزدی و یا وعده ازدواج قراردادی است بین ۲ نفر به منظور ازدواج در آینده. نامزدی را نمی توان صرفاً یک تعهد اخلاقی دانست چرا که اصولاً جای بحث از تعهدات اخلاقی در کتب اخلاق است نه قانون بنابراین نامزدی یک قرارداد است و جایز است که طرفین می توانند آن را فسخ کنند و این موضوع در ماده ۱۰۳۵ به صراحت ذکر شده است.

### مطالبه خسارت نامزدی طبق ماده ۱۰۳۶ قانون مدنی

ماده ۱۰۳۶ ق. م که در اصطلاحات اخیر حذف شده چنین مقدر داشته است که اگر یکی از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهی برهم زند در حالی که طرف مقابل یا ابوبین (والدین) یا اشخاص دیگر به اعتماد وقوع ازدواج متضرر

شده باشد و مخارجی کرده باشد طرفی که وصلت را بهم زده باید از عهده خسارات وارده برآید. ولی خسارات مذکور فقط مربوط به مخارج متعارف می باشد. در اینباره دو نکته قابل توجه است:

۱- اولاً قانون گذار جبران خسارت را فقط در موردی می پذیرد که وعده ازدواج بدون علت موجه بهم می خورد و در واقع نامزدی که بدون علت موجه امتناع می کند مقصر شناخته می شود (این مطابق قواعد عمومی مسئولیت مدنی است که تقصر را شرط مسئولیت می داند).

۲- ثانیاً تنها مخارج متعارف قابل مطالبه می باشد؛ مثل دوختن لباس عروسی. اگر یکی از نامزدان، مخارج نامتعارفی داشته باشد از قبیل مهمانی های غیر معمول یا مسافرت های پرخرج نمی توان مطالبه نمود. چرا که مطالبه خسارت در این موارد بر اساس مسئولیت مدنی غیر نافذ است.

زیان های ناشی از برهم زدن نامزدی بر طبق قواعد حقوق مسئولیت مدنی قابل مطالبه است و در واقع برهم زدن بدون علت موجه نامزدی یک نوع سوء استفاده از حق و تقصیر است که موجب ضمان و مسئولیت خواهد شد.

### چند مساله

مساله اول: اگر نامزدی که بدون علت موجه رابطه نامزدی را برهم زند و قبل از جبران خسارت ناشی از تقصیر خود بمیرد آیا می توان به طرفیت وراث او برای دریافت خسارت اقامه دعوا کرد؟

پاسخ: چون با ایراد خسارت به طریق مذکور یک دین مالی برای نامزد مقصر ایجاد شده و وراث متوفی قائم مقام او در پرداخت دیون هستند لذا زیان دیده می تواند علیه ورثه اقامه دعوی خسارت نماید البته اگر ورثه ثابت کنند که متوفی مالی از خود به جای نگذاشته تا بتوان از آن جبران خسارت کرد یا ترکه تلف شده است مسئولیتی در این مورد نخواهند داشت (ماده ۲۴۸۵ قانون امور حسبی).

مساله دوم: آیا کسانی که در ام نامزدی دخالت مستقیم نداشته اند مانند قوم و خویش یا دوستانی که به اعتماد وقوع ازدواج مخارجی متحمل شده اند به عنوان مثال لباس دوخته اند یا اقدام به تهیه تدارکات کرده اند می توانند بابت مخارج متعارف مطالبه خسارت نمایند؟

پاسخ: ماده ۱۰۳۶ ق. م. ح. حق مطالبه خسارت برای مخارج متعارفه به طرف مقابل یا ابویین و یا اشخاص دیگر داده است. پس مطالبه خسارت در حد متعارف مورد ندارد. می توان گفت همه کسانی که به اعتماد وقوع ازدواج زیان دیده مقرر شده و مخارجی کرده باشند اعم از اینکه در امر نامزدی دخالت مستقیم داشته باشند یا نه می توانند مطالبه خسارت نمایند البته اگر عرفاً رابطه سببیت بین به هم زدن نامزدی و زیان وارده وجود نداشته باشد مطالبه خسارت از نامزد مقصر موردی نخواهد داشت.

مساله سوم: آیا می توان برای جبران خسارت ناشی از برهم زدن وعده نامزدی وجه التزامی معین کرد؟

پاسخ: در حقوق سوئیس تعیین وجه التزام بلااثر است و نمی توان آن را از مقصر مطالبه کرد. ماده ۹۱ ق. م. سوئیس این قاعده را صریحاً ذکر کرده است در این خصوص حقوق ایران ساکت است؛ لیکن با توجه به قواعد عمومی می توان بین موارد مختلف قاعده به تفکیک شد. اگر قرض اثر تعیین وجه التزام این باشد که به محض خوردن نامزدی از

جهت صرف امتناع از وصلت متعهدله بتواند آن را مطالبه بی شک این وجه التزام معتبر نخواهد بود زیرا این مخالف اصل آزادی نامزدها در ازدواج و ماده ۱۰۳۵ ق. م. است. ولی اگر مقصود این باشد که در صورت بهم خوردن وعده ازدواج بدون علت موجه، وجه التزام قابل مطالبه باشد به نظر می رسد که این وجه التزام معتبر است.

**استرداد هدایا** (ماده ۱۰۳۷ ق. م.): گذشته از هزینه هایی که نامزدان و یا خویشان آنها که در نامزدی می کنند ممکن است هدایایی به وسیله هریک از نامزدان به طرف دیگر داده باشند. هدیه به موجب عرف و عادت یک نوع هبه است و هبه قراردادی است که به موجب آن یکنفر مالی را مجاناً به کسی تملیک می کند. بنابراین دریافت کننده هدیه مالک آن می شود و می تواند در آن تصرف مالکانه نمایند البته هدایایی که در دوره نامزدی داده می شود تابع مقررات خاصی است و قواعد هبه درباره آنها اجرا نمی شود.

ماده ۱۰۳۷ ق. م. درباره استرداد هدایا پس از بهم خوردن نامزدی چنین مقرر داشته است که هریک از نامزدها می تواند در صورت بهم خوردن وصلت هدایایی را که به طرف دیگر داده است مطالبه نماید و اگر عین هدایا موجود نباشد مستحق قیمت هدایا خواهد بود که عادتاً نگاه داشته می شود. مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد.

ماده ۱۰۳۸ ق. م. می گوید مفاد ماده قبل (۱۰۳۷) از حیث رجوع به قیمت در مورد یک وصلت منظور در اثر فوت یکی از نامزدها بهم بخورد مجری نخواهد بود. پس باید بین هدایایی که عین آنها موجود است و هدایایی که تلف شده فرق گذاشت.

**استرداد عکس:** به نظر می رسد عکس هم نوعی هدیه محسوب می شود و مشمول مقررات مربوط به استرداد هدایاست. بنابراین اگر عین آن مال باقی باشد صاحب عکس می تواند آن را مطالبه نماید و اگر تلف شده بهای آن را در صورتی که عکس مذکور عرفاً ارزش مالی داشته و تلف ناشی از تقصیر دریافت کننده باشد قابل مطالبه است.

**استرداد نامه ها:** هرگاه در دوران نامزدی یا قبل از آن نامه هایی بین نامزدها مبادله شده باشد؛ آیا این نامه ها پس از بهم خوردن نامزدی قابل استرداد است؟

به نظر می رسد که نامه را عرفاً نمی توان جزء هدایا به شمار آورد و مقررات راجع به هدایا درباره آنها قابل اجرا نیست از سوی دیگر بر حسب عرف کسی که نامه ای دریافت می کند مالک آن محسوب می شود و از نظر حقوقی اصولاً نمی توان آن را مجبور به استرداد نامه کرد هرچند که وظیفه اخلاقی شخص اقتضا می کند که آن نامه را به نویسنده بازگرداند نتیجتاً اگر یکی از نامزدها از نامه هایی که دریافت کرده سوء استفاده کند یا از این راه زبانی به نویسنده وارد کند طبق قوانین عمومی مسئولیت مدنی مسئول و مکلف به جبران خسارت است و دادگاه می تواند فرد را مجبور به استرداد نامه نماید مستتب از ماده ۱۰ ق. م. و حتی می توان گفت با بهم خوردن نامزدی علت دادن نامه از میان رفته و نامه باید برگردانده شود یا مسترد گردد و بر این مبنا دادگاه باید به درخواست نویسنده نامه حکم به رد آن صادر نماید. در حقوق سوئیس هم چنین راه حلی پذیرفته شده است.

## قواعد مهریه

هر چیزی که قابل تملیک است چه عین باشد چه منفعت به عنوان مهریه تلقی می شود مثل یک زمین هزار هکتاری و یا حتی آموزش یک برنامه یا هنر و ...

اگر دو نفر ضمنی توافق کنند بر مهریه شراب یا ده عدد خوک که چون قابل ملکیت نیست مهریه صحیح خواهد بود و اگر آنها مسلمان شدند منتقل می شود به قیمت آن اشیاء به عنوان مهریه .

تقدیر و یا حد و حدودی برای مهر معین نیست چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کثرت و نباید از حد آن که (خمسه مناعه) می باشد تجاوز نماید .

**منظور از قله:** (مال کم) عرفاً و عقلاً ارزش مالی داشته را قله می گویند .

**منظور از کثره:** عبارتی به نام قنطار در قرآن است که مال بی حد و حصر و تمام نشدنی تلقی می شود . شأن نزول این آیه مرتفع کردن قنطار است نه میزان مهر در واقع کثره در مهر جایز نیست یعنی با مشاهده مهریه دیگر نیازی به شمارش آن نیست.

\* چنانچه تعلیم قرآن به عنوان مهر در نظر گرفته شود عقد صحیح خواهد بود .

\* خداوند تکلیف به مال لایطاق نکرده است (یعنی توانایی مالی نداشته باشی ولی بیش از توانایی خود مهر تعیین نمایی)

\* اگر دو نفر عقد نکاحی را منعقد کرده ولی مهر تعیین ننمایند بعد از نکاح می توانند مهر تعیین نمایند.

\* تعیین نکردن مهریه در نکاح دائم جایز بوده ولی در عقد منقطع جایز نیست .

\* اگر تعیین مهر توسط آقا صورت گیرد عقد صحیح است ولو بیش از حد شرعیه باشد . اما اگر خانم تعیین نماید تاحدی که مهر سنت اجازه می دهد می تواند و بیش تر از آن جایز نیست .

## نفقه

\* شرط اول در نفقه زوجیت بوده و با تمکین کامل در هر زمان و مکانی که شنید اطاعت آن واجب است .

نفقه برای صغیر و ناشزه وجود ندارد .

میزان رفع گرسنگی برای نفقه در خوراک مد نظر می باشد .

## نفقه خویشاوندان

برای پدر و جد پدری و بالاتر و اولاد و نوه و نتیجه و همینطور پائین تر برود و برای باقی خویشاوندان مستحب موکد بوده و واجب نیست.

## نفقة زوجه

در صورتی که شوهر آن را نپرداخته باشد باید قضا شود در واقع اگر زنی تمکینش ثابت شود علاوه بر نفقه و مهریه اجرت المثل آن هم می تواند دریافت نماید .

## انواع مهریه:

مقررات راجع به مهریه در مواد ۱۰۷۸ تا ۱۱۱۰ در ۲۴ ماده در ق . م ذکر شده که همگی از فقه امامیه گرفته شده است در فقه و ق.م مهریه بر سه گونه است :

### ۱- مهر المسمی

هرگاه مهریه در عقد نکاح تعیین شود آنرا مهر المسمی می نامند این اصطلاح از فقه اسلامی گرفته شده است و در ماده ۱۰۱۰۰ ق.م به کار رفته ولی قانون آنرا تعریف نکرده است. با توجه به فقه اسلامی می توان چنین تعریف کرد که مهر المسمی عبارت است از مال معینی که با عنوان مهر و با توافق طرفین تعیین می شود یا شخصی که زوجین انتخاب کرده اند آنرا معین می کند .

### شرایط مهر المسمی

قراردادی که طرفین راجع به مهر می بندند یک قرارداد مالی تبعی است(فرعی) یعنی قراردادی است راجع به مال که جدا از اصل نکاح است اما تابعی است از این عقد بنابراین شرایط اساسی صحت معامله در مورد قرارداد مهر لازم است که عبارتند از :

- ۱- مهر باید مالیت داشته باشد ؛ یعنی اراضی داد و ستد اقتصادی داشته باشد (ماده ۱۰۷۸ ق.م).
- ۲- مهر باید قابل تملک به وسیله زن باشد ماده ۱۰۷۸ اموال عمومی و موقوفات را نمی توان مهریه قرار داد .
- ۳- مهریه باید به طرفین تا حدی که رفع جهالت آنها بشود معلوم باشد ماده ۱۰۷۹ ق.م
- ۴- مهر باید معین باشد بنابراین مهریه نمی تواند یک امر مردد قرار بگیرد .
- ۵- مهریه باید منفعت عقلایی و مشروط داشته باشد(مثل مشروبات الکلی و مواد مخدر) که جزء منفعت عقلایی محسوب نمی شود .
- ۶- مهریه باید امری باشد که قدرت بر تصمیم آن وجود داشته باشد بنابراین انگشتی که در قعر آب فرورفته نمی تواند مهر طلقی شود .

### بطلان مهر

در صورتی که مهر المسمی مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد، یا ملک غیر باشد در صورت اول و دوم مهرالمثل خواهد بود و در صورت سوم مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود مگر اینکه صاحب مال اجازه نماید (ماده ۱۳۰۰ ق . م)



اگر مهر المسمی مال غیر باشد و صاحب مال آن را اجاره ندهد زن مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود. در واقع تعیین مهر از مال دیگری بدون اجازه یک قرارداد فضولی و غیر نافذ است که مالک می تواند آن را تنفیذ یا رد کند و اگر رد کند زن می تواند مثل و یا قیمت آن را مطالبه نماید ممکن است این ایراد وارد شود که در صورت رد مهریه به وسیله مالک تعیین مهر کان لم یکن محسوب شود؛ و باید مانند موردی عمل شود که مهری تعیین نشده است یعنی زوجه پس از نزدیکی مهرالمثل بر وی تعلق می گیرد البته این نظر با قواعد عمومی معاملات سازگارتر است.

پاسخ ایراد: لیکن از آنجا که مهر معین و معلوم بوده و می توان آن را تقویم (ارزش گذاری) به مثل یا قیمت کرد رجوع به مثل یا قیمت آن منصفانه تر از حالت قبلی است و از این رو قانون آن را برگزیده است.

آیا ممکن است مهر به عهده شخصی غیر از شوهر باشد؟

برخی گفته اند مال معینی که مهر قرار داده می شود باید متعلق به شوهر باشد و اگر شخصی بجز شوهر مانند پدر او بخواهد مال خود را مهر قرار دهد باید نخست آن را به شوهر منتقل کند تا شوهر بتواند آن را به عنوان مهر تعیین نماید زیرا برابر اصل و مقرراتی که در معاوضات و معاملات مورد قبول است معوض در ملک هرکس داخل گردد عوض از ملکیت او خارج می شود (ماده ۱۹۷ ق.م) و در نکاح نیز منافع زناشویی به شوهر تعلق می گیرد بر این اساس مهریه باید از ملک او خارج شود و شخص دیگر نمی تواند مستقیماً متعهد آن باشد مگر اینکه از شوهر ضمانت کند اما این نظر قابل خدشه و ایراد می باشد:

اولاً: نکاح یک قرارداد مالی نیست تا احکام معاملات و معاوضات بر آن اجرا گردد.

ثانیاً: در معاملات هم اشکالی به نظر نمی رسد که با توافق طرفین کی از عوضین در ملک شخصی داخل گردد و عوض دیگر از مال شخص ثالث به عنوان مثال پدر خریدار خارج گردد. اصل حاکمیت رارده و آزادی قراردادها اقتضا می کند که این نوع از معاملات درست و نافذ باشد بنابراین شخصی بجز شوهر مال خود را مهر قرار دهد و تعهد به مهریه داشته باشد.

## ۲- مهر المثل

مهریست که به موجب قرارداد تعیین نشده است بلکه بر حسب عرف و عادت و با توجه به وضع زن از لحاظ زیبایی، تحصیلات جایگاه و موقعیت اجتماعی و خانوادگی او و با در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان تعیین می گردد ماده ۱۰۹۱ ق.م می گوید: برای تهیه مهرالمثل باید حال زن از حیث سرگذشت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به خویشان و اقارب در نظر گرفته شود. در فقه امامیه برخی برآنند که مهرالمثل نمی بایست از مهرالسنه تجاوز کند ولی قانون مدنی این را نپذیرفته و مهر المثل در محدودیت قرار ندارد. در تعیین مهر المثل برابر قانون مدنی زن در موارد زیر مستحق مهر المثل است:

۱- هرگاه مهر در عقد شرط تعیین نشده باشد و قبل از تراضی بر مهر معین بین زوجین نزدیکی واقع شود. (ماده ۱۰۸۷ ق.م)

۲- هرگاه عدم مهر در عقد شرط شده باشد و قبل از تراضی زوجین بر هم نزدیکی واقع شود.

۳- هرگاه توافق طرفین درباره مهرالمسمی به جهتی باطل باشد، یعنی :

۱- چنانچه مال تعیین شده مجهول باشد. (ماده ۱۰۰ ق.م.)

۲- چنانچه مال تعیین شده مالیت نداشته باشد. (ماده ۱۰۰ ق.م.)

۳- هرگاه نکاح باطل و زوجه جاهل به بطلان نکاح بوده و نزدیکی هم واقع شده باشد. (ماده ۱۰۹۱ ق.م.)

### ۳- مفوضه المهر (تفویض مهر)

در اصطلاح حقوقی تفویض عبارت است از اینکه اختیار تعیین مهر ضمن عقد نکاح به یکی از زوجین یا شخص ثالث واگذار شده باشد. زنی که بدین شکل ازدواج می کند مفوضه المهر نامیده می شود. شخصی که به موجب این توافق تعیین مهریه به او محول شده است داور به شمار می آید و این شخص اگر شوهر یا شخص ثالث باشد می تواند مهر را هر قدر که بخواهد تعیین کند ولی اگر زن داور در تعیین مهر باشد محدودیت از لحاظ حداکثر برای او مقرر شده است؛ ماده ۱۰۹۰ ق.م در اینباره می گوید : اگر اختیار تعیین مهر بر عهده زوجه باشد وی نمی تواند بیشتر از مهر المثل تعیین نماید چرا ؟

چون زوجه در مهر ذی نفع است و متمایل به آن است که مهر خود را بیشتر معین نماید و احتمال سوء استفاده در این زمینه وجود دارد. در فقه امامیه اختیار زوجه در تعیین مهر از این هم محدودتر است زیرا بنا بر این اعتقاد زنی که اختیار تعیین مهر بر او واگذار شده نمی تواند بیش از مهر السنه برای خود تعیین نماید. اما در حقوق ما هرگاه زوجه ای به تعیین مهر که به او واگذار شده کمتر از مهرالمثل یا معادل تعیین نماید حکم او نافذ است.

### طلاق خلع

طلاق خلع آن است که زن بواسطه کراهتی که از شوهر دارد، در برابر مالی که به شوهر می دهد، از شوهر طلاق بگیرد، اعم از آنکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر یا کمتر از مهر باشد.

### طلاق مُبارات

مُبارات به معنی بیزار شدن از یکدیگر است. تفاوت این طلاق با طلاق خلع این است که در مبارات تنفر زن و شوهر دوجانبه است، از همین رو عوض طلاق نمی تواند از مهریه بیشتر باشد.

## معاملات

### معاملات حرام

همان گونه که در اسلام راه های فراوانی برای معامله و کسب درآمد وجود دارد، همان طور هم برای سلامت روابط اقتصادی در جامعه و حاکمیت مقررات الهی، از معاملات بسیاری نهی شده است که مهم ترین آنها عبارتند از :

۱ - خرید و فروش مال غصبی .

- ۲ - خرید و فروش چیزهایی که منافع معمولی آنها حرام است ، مانند: وسائل قمار.
  - ۳ - رباخواری .
  - ۴ - خرید و فروش چیزی که از راه قمار یا دزدی به دست آمده باشد.
  - ۵ - خرید و فروش کتاب های گمراه کننده (ومجلات ، فیلمها و عکسهای مستهجن ، نوارهای کاست و ویدئو و دیسکت های کامپیوتری مبتذل و...).
  - ۶ - خرید و فروش چیزهای مست کننده .
  - ۷ - خرید و فروش با سکه ها ( و پولهای ) بدون اعتبار (اسکناسهای تقلبی ) .
  - ۸ - فروش اسلحه و کالاهای دیگر به دشمنان اسلام در صورتی که موجب تقویت آنان برضد مسلمانان باشد.
  - ۹ - معامله تقلبی مثل مخلوط کردن شیر با آب .
- خرید و فروش حرام ، موارد دیگر هم دارد که اکنون مورد ابتلا نمی باشد.

### احکام خرید و فروش

- ۱ - فروختن و اجاره دادن خانه یا وسیله ای دیگر برای استفاده حرام، حرام است.
- ۲ - خرید و فروش ، نگهداری ، نوشتن ، خواندن و درس دادن کتاب های گمراه کننده حرام است ؛ مگر زمانی که برای هدفی صحیح باشد؛ مثلاً" برای پاسخ دادن به اشکال های آن.
- ۳ - مخلوط کردن جنسی که می فروشد با چیزی که ارزش ندارد و یا ارزش آن کمتر است ، حرام می باشد؛ مثل آن که روی جعبه را میوه خوب بگذارد و ته آن را میوه پست ، و به عنوان میوه خوب بفروشد و یا شیر را با آب مخلوط کند و بفروشد.
- ۴ - جنس وقف شده را نمی توان فروخت ، مگر در صورتی که خراب شده باشد و قابل استفاده نباشد، مانند فرش مسجد که قابل استفاده برای مسجد نباشد.
- ۵ - خرید و فروش خانه یا چیز دیگری که به کسی اجاره داده ، اشکال ندارد؛ ولی استفاده آن در مدت اجاره برای کسی است که آن را اجاره کرده است.
- ۶ - در معامله باید خصوصیات جنسی که خرید و فروش می کنند معلوم باشد، ولی گفتن خصوصیاتی که گفتن یا نگفتن آنها تائیری در میل و رغبت مردم نسبت به آن کالا ندارد. لازم نیست.

### اقسام معاملات

- (۱) **معامله نقدی؛** آن است که مدت در تحویل کالا و عوض آن شرط نشده باشد. اگر کالایی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می تواند کالا و بهای آن را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند، و تحویل دادن خانه و

زمین و مغازه به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند، و تحویل دادن فرش و لباس و اثاث خانه و مانند اینها به این است که طوری در اختیار خریدار بگذارند که بگویند آنها را تحویل گرفته و اگر بخواهد به جای دیگری ببرد، فروشنده جلوگیری نکند.

**۲) معامله نسبیّه؛** آن است که فروشنده کالا را به خریدار بسپارد ولی قرار بگذارند خریدار بهای آن را در وقت دیگری به فروشنده بپردازد. در معامله نسبیّه مدت کالا باید روشن باشد و تا پایان مدت، حق مطالبه را ندارد، مگر اینکه طرف از دنیا برود و مال داشته باشد که در این صورت می تواند با اینکه وقت بدهی نرسیده، از ورثه متوقفاً طلب نماید، و همین طور جنسی را که به نسبیّه فروخته، می تواند طلبی را که از طلبکار دارد با رضایت و موافقت او کم کرده و زودتر از موعد مقرر دریافت نماید.

**۳) معامله سلف؛** معامله سلف «پیش فروش» آن است که قرار بگذارند خریدار هنگام معامله بهای کالا را بپردازد و کالا را که کلی و به ذمه فروشنده است، زمان معین دیگری تحویل بگیرد.

### شرایط معامله سلف:

معامله سلف هفت شرط دارد:

۱- ویژگی هایی که بهای کالا به وسیله آن تغییر می کند معین نماید، ولی دقت زیاد لازم نیست و همین اندازه که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده، کفایت می کند. پس در چیزهایی که نمی توان ویژگی خاصی برای آن تعیین کرد و موجب فریب می شود، معامله سلف باطل است؛

۲- قبل از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار باید همه بهای کالا را تحویل فروشنده دهد، و اگر مقداری از بهای آن را بپردازد، نسبت به مقداری که پرداخت کرده، معامله صحیح است؛

۳- زمان تحویل کالا را به طور کامل معین کنند، پس اگر بگویند هنگام جمع آوری محصول تحویل خواهد داد، چون زمان کاملاً معلوم نشده، معامله باطل است؛

۴- زمانی را برای تحویل کالا معین کنند که اطمینان داشته باشند در آن زمان، آن کالا نایاب نخواهد بود؛

۵- جای تحویل کالا هم معین باشد؛

۶- مقدار کالا با وزن یا پیمانانه و یا شماره معین شود، و کالایی را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند، اگر پیش فروش کنند، اشکال ندارد، ولی باید بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به مقدار کمی باشد که مردم به آن اهمیت ندهند؛

۷- کالای فروخته شده و عوض آن در صورتی که فروش آن ها با وزن یا پیمانانه باشد از یک جنس نباشد.

### احکام معامله سلف

چنانچه خریدار بخواهد کالایی را که سلف خریده بفروشد، مسئله چهار صورت دارد:

۱- اگر پیش از تمام شدن مدت باشد، به هیچ کس نمی تواند بفروشد؛

۲- اگر بعد از تمام شدن مدت و پیش از تحویل گرفتن کالا باشد، به خود فروشنده به هر نحو بفروشد، مانعی ندارد؛

۳- اگر بعد از تمام شدن مدت و پیش از تحویل گرفتن کالا باشد؛ بخواهد آن را به دیگری بفروشد، پس اگر چیزی که سلف خریده با وزن یا پیمانه معامله می شود، به قیمتی که خریده می تواند بفروشد، ولی به قیمت زیادتر و کمتر بفروشد و اگر از چیزهایی است که بدون وزن و پیمانه معامله می شود، مانند زمین و پارچه و ماشین، فروختن آن ولو به قیمت بیشتر باشد، مانعی ندارد؛

۴- اگر پس از تحویل گرفتن کالا بخواهد آن را بفروشد، به هر قیمتی که بخواهد می تواند آن را بفروشد، چه با وزن و پیمانه معلوم شود یا بدون وزن و پیمانه. چنانچه کالایی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد، پول آن را هم پس از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

**۳) بیع کالی به کالی:** مبیع و ثمن مبیع هر دو موجد است. به عبارت دیگر ثمن و مبیع مدتی پس از انعقاد قرارداد بیع تسلیم می شوند. کلاً چنین بیعی در فقه امامیه بدلیل آنکه در منشا منعقد نشده باطل است.

اصطلاح بیع کالی به کالی در قانون مدنی ایران نیامده است اما ماده‌ای هم وجود ندارد که بیع کالی به کالی را باطل اعلام نماید.

### مواردی که می توان معامله را بر هم زد

بعد از انجام معامله، در مواردی می توان معامله را به هم زد و در لسان فقه به آن «خیار» می گویند، یعنی مشتری یا فروشنده یا هر دوی آنها حق به هم زدن معامله را دارند و اگر کسی که حق فسخ و به هم زدن معامله برای او شرعاً ثابت است معامله را فسخ کند، طرف مقابل باید بپذیرد و حق استنکاف ندارد و شرعاً موظف به پذیرش فسخ می شود.

### موارد فسخ:

۱- از مجلسی که معامله در آن انجام شده و پول و متاع رد و بدل گردیده و عقد جاری شده، هنوز متفرق و جدا نشده باشند، در اینجا هر کدام پشیمان شوند می توانند معامله را فسخ نمایند و طرف مقابل باید بپذیرد که به آن «خیار مجلس» می گویند؛

۲- در صورتی که خریدار یا فروشنده در معامله، زیان دیده باشند، به طوری که در عرف بگویند کلاه سر او رفته است که به آن «خیار غبن» می گویند؛

۳- خریدار یا فروشنده در ضمن معامله شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان تا مدت معینی حق داشته باشند معامله را به هم بزنند، که به آن «خیار شرط» می گویند؛

۴- فروشنده مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد به طوری که بهای آن در نظر مردم بیش از بهای معمول باشد، مثلاً خانه را ظاهراً بسیار قشنگ درست کرده ولی در باطن این گونه نیست و یا ظاهر ماشین و ساختمان و قطعات یدکی و اجناس دیگر را زیبا ساخته ولی در باطن این گونه نباشد، که این را «خیار تدلیس» می گویند؛

۵- خریدار و فروشنده در ضمن معامله انجام کاری را شرط کنند و یا در ضمن معامله، شرط کنند کالا دارای شرایط ویژه ای باشد، ولی به آن شرط عمل نکنند که در این صورت دیگری می تواند معامله را بر هم بزند و به آن «خيار تخلف از شرط» می گویند؛

۶- در کالا یا عوض مشخص آن، عیبی باشد، که فرد وقتی متوجه شد در کالا یا عوض آن عیب بوده، حق به هم زدن معامله برای او ثابت است و این را «خيار عيب» می گویند؛

۷- پس از انجام معامله، آشکار شود مقداری از کالا یا عوض مشخص آن، مال دیگری بوده و صاحب آن راضی نشود، که در این صورت طرف می تواند معامله را به هم بزند. مثلاً اینکه خانه یا ماشین یا گله گوسفندی را فروخته، لیکن مقداری از آن، ملک خود او نبوده است که در اینجا حق فسخ برای خریدار ثابت است و این را خيار «تبعص صفة» می نامند؛

۸- فروشنده ویژگیهای کالای معینی را که خریدار ندیده به او بگوید و صفات آن را بیان کند، لیکن در موقع تحویل، این صفات و خصوصیات در آن نباشد که طرف مقابل حق فسخ دارد و این را «خيار رؤیت» می گویند؛

۹- خریدار پول کالایی را که به طور نقد خرید کرده تا سه روز نپردازد و فروشنده هم کالا را تحویل نداده باشد که در این صورت چنانچه خریدار شرط نکرده باشد که دادن پول به تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در کالا هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند و به آن «خيار تأخیر» می گویند، البته در چیزهای فاسد شدنی تا پایان همان روز با شرایطی که گفته شد، حق دارد فسخ کند؛

۱۰- خریدار اگر حیوانی را بخرد، ولو اینکه شرط فسخ هم نداشته باشد تا سه روز خریدار حق دارد معامله را فسخ نموده و حیوان را تحویل و وجه خود را پس بگیرد، مثلاً چنانچه مرغهای یک مرغداری را خریده یا زنبورهای کندو، یا کرمهای ابریشم یا حیوان دیگری را خریده، تا سه روز حق فسخ برای مشتری باقی است، که به آن «خيار حیوان» می گویند؛

۱۱- فروشنده نتواند کالایی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً ماشینی را که فروخته به سرقت رود یا خانه ای را که فروخته خراب شود و یا زمینی را که فروخته نتواند تحویل دهد و به این مورد «خيار تعذر تسليم» می گویند.

## اصطلاحات فقهی کاربردی در معاملات تجاری:

از آنجا که بخش وسیعی از قوانین جامع اسلام، قوانین مربوط به مسائل مختلف مالی و اقتصادی است؛ بنابراین اطلاع از این قوانین بر همه مسلمانان لازم و ضروری می باشد، تادر امور بازرگانی، تجارت و متمم معاملات خرد و کلان مسیری صحیح و معقول پیش بگیرند به گونه ای که نه خود زیان بینند و نه موجب زیان دیگران شوند.

۱. ارباح مکاسب: منافع کسب - هر نوع درآمدی که از طریق حرفه، کار و شرایط مخصوص انسان بدست آید.
۲. اِحیاء زمین: زنده کردن زمین - یعنی اینکه کسی با کشت و زرع و یا ساختمان و غیره، زمین موات و غیر قابل استفاده ای را آماده بهره برداری کند.
۳. اجاره: در لغت به معنای اذن، رخصت و روا داشتن است. اجاره در اصطلاح فقه، قراردادی است که طی آن منافع مال یا کار کسی در برابر اجرت معین به دیگری واگذار می شود. به عبارت دیگر: اجاره، تملیک منفعت معلوم به عوض معلوم و یا عقدی است که ثمره آن چنین باشد.
۴. اِسْتِرْبَاح: ربح جستن، فایده بردن و سود بردن
۵. ارتفاع (ارتقاء) قیمت سوقی: بالا رفتن قیمت جنس در بازار
۶. اِحْتِکَار: جمع کردن طعام و حبس آن به این امید که قحطی و کمبود پیش بیاید و قیمت آن گران شود.
۷. ارث: مالی که از شخصی متوفی برای ورثه باقی می ماند.
۸. اموال محترمه: اموالی که بر اساس ضوابط اسلامی دارای احترام باشد به گونه ای فروش آن، تصرف در آن یا لطمه زدن به آن، بدون اذن از مالکش حرام است.
۹. امور حَسْبِیَّة: کارهایی از قبیل رسیدگی به اموال یتیمان و غیره که باید متصدی آنها مجتهد عادل یا نماینده او باشد.
۱۰. ایقاع: هر نوع قراری که با تصمیم یک طرف، انجام گیرد و نیاز به قبول دیگری نباشد. مانند طلاق که احتیاجی به قبول زوجه ندارد. (بر خلاف عقد که نیاز به ایجاب و قبول دارد).
۱۱. اَرْشُ: ارش در کلام فقهاء عبارتست از مالی که در ازای نقص مضمون در مال یا بدن، قرار گیرد و بدل آن شود و شارع مقدس برای آن میزانی تعیین نکرده باشد.
۱۲. اِفْلَاس: به معنای مفلس شدن، بی چیز شدن است. افلاس، عبارت از این است که شخص به جایی برسد که حتی فلوس یا پوشیزی هم نداشته باشد.
۱۳. اسباب حَجْر: حجر در لغت به معنی منع کردن است. بنابر این اسباب حجر در اصطلاح فقه، یعنی اموری که باعث منع تصرفات انسان در مالش می گردند.
۱۴. اِقَاله: به معنای به هم زدن بیع (معامله) و فسخ کردن آن است.
۱۵. ایجاب: مقابل قبول قرار دارد. به تعبیر دیگر ایجاب در معامله (بیع) یا هر عقد دیگر، چیزی است که قبل از قبول ذکر می شود.
۱۶. اِبْرَاء: این واژه در لغت به معنای رهنانیدن از بیماری و بیزار کردن از عیب و بری نمودن از وام است و در فقه به معنای اسقاط حق و بخشیدن دین مدیون است.

۱۷. اِتْلَاف: به معنای هلاک کردن، تلف کردن مال یا جان دیگری است. مانند قتل نفس یا قطع بعضی از اعضاء کسی و یا سوزاندن اموال او.
۱۸. بَیْع: در لغت به معنای فروختن و خریدن است.
۱۹. بَیْع غَرَر: به آن معامله ای می گویند که ظاهر جنس، مشتری را فریب بدهد و باطن آن مجهول باشد.
۲۰. بَیْع فِضُولی: فروختن متاع و ملک دیگری بدون رضایت و اجازه او.
۲۱. بَیْع مِثْل به مِثْل: مبادله دو شیء هم جنس مانند گندم با گندم.
۲۲. بَیْع نَقْد: بَیْع حاضر به حاضر
۲۳. تَمَلُّک بِضِمَان: مالک شدن با ضمانت - مثلاً پولی که انسان قرض می کند، مالک آن می شود ولی این مالکیت همراه با ضمانت اداء آن است. یعنی ضمانت می کند که آن مبلغ را در آینده به صاحبش برگرداند.
۲۴. تَنْزِیل سَفْتَه: مبادله کردن سفته با مبلغی کمتر از اعتبار آن.
۲۵. تَدْلِیس مَاشِطَه: ماشطه یعنی زن آرایشگر و تدلیس یعنی پوشاندن عیب - فریب دادن - تدلیس ماشطه یعنی حيله ای که زن آرایشگر بکار می برد تا زیباییهایی را در صورت زنی ایجاد کند و عیبهایش پنهان گردد تا خواستگار فریب خورده و گمان کند که این زیبایی طبیعی او است، در نتیجه زن را به عقد خود در آورد.
۲۶. ثَمَن: بها، عوض، چیزی که به عنوان بهای کالا مورد توجه قرار می گیرد. مقابل مُثْمِن (کالا). اَثْمَان جمع آن است.
۲۷. جُعَالِه: به فتح جیم و کسر آن نیز گفته می شود. در لغت به چیزی گفته می شود که در مقابل انجام عملی قرار داده شود - اجرت عامل.
۲۸. جَاعِل: کسی که قرارداد جاله را منعقد می کند.
۲۹. حَوَالَه: مشتق از تحویل و تحول می باشد. در اصطلاح فقهی ارجاع دادن طلبکار به دیگری برای دریافت طلبش را می گویند
۳۰. صُلْح: صلح آنست که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت خود را به منظور رفع دعوی، ملک او کند، یا از طلب و حق خود بگذرد که او هم در مقابل، مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد.
۳۱. ضَمَان: به معنای قبول کردن، پذیرفتن، برعهده گرفتن وام دیگری و التزام به اینکه هر گاه چیزی از بین رفت، مثل یا قیمت آن را بدهد. در این مسئله، تعهد کننده را ضامن و شخصی را که از وی ضمانت شده را مضمون عنه و صاحب حق یعنی طلبکار را مضمون له می گویند.
۳۲. ضَمِین: به معنای ضامن است. در اینجا فعلیل به معنای فاعل است و گفتنی است که، ضَمِین، کفیل، زعییم، حمیل و قبیل به معنای واحد اطلاق می شود.
۳۳. طَلْق: به معنی حلال است. گفته می شود «هُوَ لَكَ طَلْقٌ» یعنی او برای تو حلال است و مقصود، مالی است که مالک آن بتواند هر نوع تصرفی در آن بنماید.



۳۴. عامل: در لغت به معنای عمل کننده است و در اصطلاح فقه، کسی است که به انجام امر مورد جعاله اقدام کند و نیز کسی که در مزارعه یا مضاربه، عمل و کار از اوست متصدی جمع آوری، حسابرسی، تقسیم و سایر امور مربوط به زکات است. به اجیر نیز عامل گفته میشود.
۳۵. عاریه: دادن مال خود به دیگری برای استفاده موقت، بدون دریافت اجرت و عوض. در این مسئله، عاریه دهنده را مُعیر و عاریه گیرنده و خواهنده را مُستعیر و مال مورد عاریه را عین مُعاره یا مُستعاره می نامند.
۳۶. عطیه: مطلق عطا را می گویند. یعنی دادن مالی مجاناً و این معنی، شامل وقف، صدقه، هبه، هدیه و سُکنی می گردد.
۳۷. عقد: در لغت به معنای گره و پیمان است. و در اصطلاح عبارتست از ایجاب و قبول، با ارتباطی که شرعاً معتبر است. عقود جمع عقد است.
۳۸. عقد جایز: عقدی است که هیچ یک از متعاقدين، حق فسخ آن را نداشته باشند مگر در موارد معین مانند: بیع و اجاره و نکاح.
۳۹. عقد فضولی: این است که مثلاً، شخص خود مالک متاعی نیست، آن را بدون اجازه صاحبش بفروشد و یا زنی را بدون اذن وی، به نکاح خود درآورد.
۴۰. عین موهوبه: مال مورد هبه: مالی که به کسی بخشیده می شود.
۴۱. غش: غش در لغت به معنای پند خالص ندادن به کسی، یا ظاهر کردن خلاف آنچه در دل باشد آمده است. اما در اصطلاح، چنانکه از ظاهر کلمات فقها استفاده می شود، غش به معنی آمیختن و مخلوط ساختن جنسی با جنس دیگر، یعنی مخلوط کردن جنس کم بها با جنس پر بها به قصد حيله و فریب است.
۴۲. غرر: غرر بر وزن خطر و به معنای خطر و در معرض هلاک افتادن است.
۴۳. بیع غرر، بیعی است که یکی از عوضین آن در خطر یا تلف باشد. به عبارت دیگر، اگر در معامله ای، فریب، حيله و ضرر در کار باشد، آن را بیع غرر می گویند.
۴۴. غصب: به معنای استیلاءِ ظالمانه بر مال یا حق دیگران است. غصب از گناهان کبیره شمرده می شود.
۴۵. فسخ: به معنی شکستن و جدا جدا کردن است و شرعاً به معنای نقض عهد و بر هم زدن آن است.
۴۶. قرض: به معنای وام است و قروض جمع آن است.
۴۷. قرض ربائی: قرضی که در آن شرط شده که گیرنده با مبلغی اضافه تر از آن، آنرا باز گرداند. ربا در اسلام، حرام و از گناهان کبیره است.
۴۸. قرض ضمنی: آنچه که در ضمن قرارداد، مورد قبول طرفین قرار دارد.
۴۹. قرض صوری: به شکل ظاهری قرارداد، گفته می شود.
۵۰. قصد انشاء: تصمیم به ایجاد یک امر اعتباری، مانند بیع و شراء و غیره، همراه با ادای کلمات مربوطه.
۵۱. قییم: به معنای سرپرست. کسی که براساس وصیت یا حکم حاکم شرع، مسئول امور یتیم و غیره می شود.
۵۲. قبض: در لغت به معنای اخذ مطلق یا گرفتن به تمام کف می باشد و در اصطلاح، قبض، مطلقاً تسلط و استیلاء یافتن شخص بر چیزی است که به موجب معامله، به وی اختصاص یافته است.

۵۳. قَبَالَه: به معنای نوشته یا سندی است که به موجب آن چیزی را بر ذمه (عهده) بگیرند. سند عقد معامله یا سند نکاح و ازدواج .
۵۴. قبول: به پذیرفتن معامله از طرف مشتری گفته میشود . یعنی بگوید «قَبِلْتُ» قبول کردم. در مقابل ایجاب.
۵۵. کفالت: کفیل کسی شدن . در جای کسی ،عهده دار امری شدن. در تعریف فقهاء آمده است : کفالت عبارتست از آن که انسان ، ضامن شود که هر وقت طلبکار ، بدهکار را خواست ، به دست او بدهد و همچنین اگر کسی بر دیگری حقی داشته باشد یا ادعای حقی کند که دعوی او قابل قبول باشد ، چنانچه انسان ، ضامن شود که هر وقت صاحب حق یا مدعی ، طرف را خواست بدست او بدهد.
۵۶. کفیل: به معنای کافل می باشد و منظور از آن ، کسی است که ضمانت می کند تا شخصی را هرگاه که حاکم یا مکفول له بخواهد ، احضار نماید.
۵۷. لزوم: به معنای آن است که عقد ، من حیث هو یعنی (با قطع نظر از این که متعاقدين در بعضی از اقسام آن ، یا شارع در زمان خاصی نسبت به مطلق آن ، جعل خیاری نموده باشند، مانند خیار مجلس و خیار شرط) به میل و اراده هر یک از دو طرف ، فسخ و باطل نمی شود.
۵۸. ماترک: به معنی آنچه که از متوفی (فوت شده) باقی می ماند.
۵۹. مال التجاره: مالی که باید مستأجر ، بابت اجاره بپردازد.
۶۰. مؤونه: به معنای مخارج یا هزینه.
۶۱. مَثْمَن: قیمت گذاری شده، فروخته شده. کالایی که در معرض فروش قرار گیرد.
۶۲. مجهول المالک: مالی که معلوم نیست به چه کسی تعلق دارد. صاحب آن مجهول باشد.
۶۳. مُصَالَحَه: به معنای سازش و توافق طرفین است
۶۴. معامله سلف: معامله ای که در آن ثمن (قیمت) نقداً پرداخت می شود و مَثْمَن (جنس) نسبی باشد. یعنی مشتری پول را نقداً بپردازد تا فروشنده ، جنس را رأس مدتی که تعیین می کنند، تحویل بدهد. برعکس نسبی.
۶۵. موجر و مستأجر: موجر به اجاره دهنده به اجاره کننده گفته می شود.
۶۶. موکل: یعنی وکیل کننده.
۶۷. موهوبه: بخشیده شده. مال یا چیزی که به کسی ببخشند و هبه کنند.
۶۸. متبایعان: به معنی خریدار و فروشنده است . دو شخصی که یکی خریدار و دیگری فروشنده باشد.
۶۹. مساقات: آبیاری کردن . قراردادی که بین صاحب باغ و باغبان منعقد می شود که بر اساس آن ، باغبان در برابر آبیاری و تربیت درختان حق استفاده از میوه باغ را دارد.
۷۰. مرتهن: یعنی رهن گیرنده.
۷۱. مزارعه: زراعت کردن. قراردادی است که بین مالک زمین و زارع را دریافت می کند.
۷۲. محابات: به معنای عطا کردن و فرو گذاشت نمودن است. این واژه در متون فقهی بدین معناست که شخص در بیماری که منجر به مرگ می شود (مرض موت) در معاوضات خویش فرو گذاشت و بخشش کند. بدین معنا که مال خود را به کمتر از ثمن المثل (قیمت اصلی) بفروشد و مال دیگری را به بیشتر از ثمن المثل خریداری کند.

۷۳. محجور علیه: کسی است که از تصرف در مال خویش ممنوع باشد.
۷۴. مدیون: یعنی بدهکار، وام دار. کسی که دینی بر ذمه اوست.
۷۵. مُعیر: عاریه دهنده.
۷۶. مستعیر: عاریه گیرنده. عاریه خواهنده.
۷۷. مستودع: گیرنده ودیعه.
۷۸. مضاربه: مشتق است که از ضرب در ارض. یعنی راه رفتن و سفر کردن در زمین. بدین لحاظ که در مضاربه، شخص عامل به منظور تجارت و تحصیل سود و منافع به مسافرت، مبادرت می کند و چون سفر به سرمایه مالک و اقدام عامل انجام می گیرد، بدین جهت معنی مفاعله (مضاربه) تحقق دارد. یعنی در این ضرب در ارض هر دو مشارکت دارند. به هر حال، مضاربه این است که شخصی مالی را به دیگری بدهد تا با آن تجارت کند و در مقابل، حصه ای (سهمی) از ربح (سود) از آن وی شود. در چنین معامله ای به مالک یا صاحب مال مقارض و به عامل، مقارض و نیز مضارب می نامند.
۷۹. مضمون عنه: شخصی که از وی ضمانت ده است.
۸۰. مضمون له: کسی که به نفع ضمانت به عمل می آید. صاحب حق.
۸۱. مُعاطاه: عبارتست از مبادله و داد و ستد، بدون عقد مخصوص. به عبارت دیگر، معاطاه، هر معامله و معاوضه ای است که در آن ایجاب و قبول وجود نداشته باشد. مانند وجهی که به نانوا داده می شود و در مقابل نان خریداری می گردد، بدون آنکه الفاظ ایجاب و قبول در کار باشد.
۸۲. مفلس: به فقیری گویند که مال های خوب او رفته و فلوسها یا پول های ریز که به فارسی آن را پیشیز می گویند، مانده باشد. این واژه در معنای دیگر به کسی گفته می شود که حاکم شرع او را مفلس خوانده باشد و از تصرف در اموال، محجور و ممنوع نماید.
۸۳. مکفول: شخصی است که ذمه اش مشغول است یا علیه او اقامه دعوی شده است و کفیل، تعهد احضار او را نموده است.
۸۴. مواضعه: هر گاه بایع، مشتری را از راس المال آگاه کند و به کمتر از آن بفروشد، بیع مواضعه نامیده می شود.
۸۵. مودع: ودیعه گذارنده و مودع ودیعه گیرنده را گویند.
۸۶. موصی: وصیت کننده و موصی به، به مورد وصیت گفته می شود.
۸۷. موقوفه: مال مورد وقف. مال وقف شده. موقوف علیه و موقوف علیهم: شخص یا اشخاصی که وقف به نفع آنان و برای استفاده آنان انجام شده است.
۸۸. مهر: صدق و کابین زن در ازدواج.
۸۹. مهر السنه: مقصود از آن پانصد درهم است. در شرح لمعه آمده است: پانصد درهم، برابر با پانصد دینار می باشد و نبی اکرم (ص) صدق زوجات خود را این مبلغ قرار داد.
۹۰. مهر المثل: مقصود از آن، کابین و مصداق امثال و اقربان و اقارب زوجه است و مراد از امثال، زنانی است که از نظر جمال، بکارت، شرف، ثروت، عقل، ادب، حسن تدبیر، در منزل و بالاخره، کلیه صفات و خصوصاتی که

در مقدار مهر تاثیر دارد، نظیر و مانند او باشند و مقصود از ارقاب، خویشان و بستگان زن از طرفین ( پدر و مادر) است .

۹۱. نصاب زکات: حد مشخصی که برای هر یک از موارد وجوب زکات در نظر گرفته شده که در صورت رسیدن به آن حد، باید زکات آن را بپردازد.

۹۲. نَشَج: در اصطلاح این است که شخص ، بدون قصد خریدن ، در معامله دخالت کند و قیمت متاع را زیاد کند تا دیگری بشنود و آن را به مبلغ بیشتری بخرد، خواه با فروشنده تبانی کرده باشد یا تبانی نکرده باشد مشهور میان امامیه آن است که نشج حرام است.

۹۳. نسیئه: این کلمه مأخوذ از «نسی» و به معنای تأخیر است. بیع نسیه ، به بیع حاضر به ثمن مَوْجَل (مدت دار) گفته می شود. یعنی بیعی که جنس را از فروشنده می گیرد تا بعداً قیمت آن را بپردازد.

۹۴. واهب: هبه کننده ، بخشنده.

۹۵. وکیل: کسی که به وکالت از طرف کسی ، متصدی انجام کاری می شود

۹۶. وقف: اصل مال را از مالکیت شخصی خارج کردن و منفعت آن را برای افراد خاص یا امور خیریه اختصاص دادن . که اولی را وقف خاص و دومی را وقف عام می گویند. در این مسئله به وقف کننده، واقف گفته می شود.

۹۷. وقف منقطع: وقف برای عده ای که غالباً منقرض می شوند. مثل وقف ملک برای اولاد خود که به یک بطن یا چند بطن (نسل) اکتفا کند. صحت چنین وقفی مورد اختلاف است. برخی از فقهاء امامیه معتقدند که این

نوع، وقف محسوب نمیشود بلکه حبس است . زیرا دوام ، شرط صحت وقف به شمار می رود.

۹۸. وقف مؤبد: وقفی که دائمی و همیشگی است، که مورد مصرف آن عادتاً منقرض نمی شود. مانند وقف برای فقراء و مساکین . یا وقف بررسی مسجد و مدرسه و نظیر آنها.

۹۹. وصی: کسی که مسئول انجام وصیتی شد تا پس از مرگ وصیت کننده به وصیت او در امور مالی و غیره عمل کند.